

کارگر سوسیالیست

آوریل ۱۹۹۸ - اردیبهشت ۱۳۷۷

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال هشتم، دوره دوم

«اختلاف» های هیئت حاکم

اختلاف‌های هیئت حاکم این بار پیرامون دستگیری «شهردار» تهران، غلامحسین کرباسچی، در روز شنبه ۱۵ فروردین، بروز کرد. بازداشت او ۱۱ روز به درازا کشید و پس از معامله‌ئی پشت پرده بین باندهای هیئت حاکم، وی با «سلام و صلوات» آزادگشت.

دستگیری و بازداشت و آزادی «شهردار» تهران چند نکته را در صحنه سیاسی امروز ایران ترسیم می‌کند:

اول، اختلاف‌های مابین باندهای هیئت حاکم نه تنها کاهش نیافته که تشدید نیز پیدا کرده‌اند. دستگیری شهردار تهران که ظاهراً تحت عنوان «اختلاس» صورت گرفت، ریشه در

شکست ناطق نوری و پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در ۲ خرداد ۱۳۷۶، دارد. گرچه، به احتمال قوی، اتهامات «اختلاس»، «دزدی» و «فساد» به شهردار تهران (وسایر شهرداران) همه وارد هستند، اما اینها علل اصلی دستگیری وی نمی‌توانند باشند. زیرا که این اتهامات شامل حال اکثر نهادهای دولتی و اکثر سران رژیم نیز می‌شود و هیچ یک تارگی ندارند. در واقع پایه و بنیاد این رژیم از ابتدا بر اساس «اختلاس» و «دزدی» بنا نهاده شده است و سران رژیم کماکان با اختلاس مال و اموال مردم و منابع مملکت به پُر کردن جیب‌هایشان مبادرت می‌ورزند. بقیه در صفحه ۲

اعلام همبستگی با

«اتحادیه مستقل کارگران ایران»

دعوت به همکاری مشترک

از کلیه افراد و نیروهای مدافع جنبش کارگری دعوت می‌کنیم، که چنانچه تمایل به انجام فعالیت مشترک در همبستگی با تشکلهای مستقل کارگری و به ویژه «اتحادیه مستقل کارگران ایران» دارند، در جهت تدارک سازماندهی و هماهنگی فعالیت، با ما ارتباط برقرار کنند.

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

- اتحادیه مستقل کارگران اطریش
- حزب کارگران انقلابی ترکیه
- اتحادیه‌های کارگری بریتانیا
- گروه‌های چپ انقلابی

صفحات ۶ و ۲

یادداشت‌هایی در باره
«انترناسیونالیزم» (۷)

بین الملل چهارم

م. رازی صفحه ۳

نقد «مکتب فرانکفورت»

حمید حمید صفحه ۴

مِتْد مارکس

مجتبی بنی جمالی صفحه ۷

در باره
ماتریالیسم دیالکتیک

امیر سعید گلزار صفحه ۸

زبان مشترک سرمایه «بحث آزاد»

نوشیروان احمدی صفحه ۱۰

• برنامه طبقه کارگر صفحه ۱۲

• «تشکلهای مستقل کارگری» صفحه ۱۳

• در باره «کنترل کارگری» صفحه ۱۴

«سازمانده کارگری سوسیالیستی»

تشکلهای مستقل کارگری صفحه ۱۵

«اختلاف» های هیئت حاکم

.....بقیه از صفحه ۱

اما، علت اصلی دستگیری به طور وضوح یک مسئلهٔ سیاسی بود. طرفداران باند خامنه‌ای این نکته را به روشنی در مطبوعات خود ذکر کرده‌اند: «یکی از اتهامات شهردار کمک صدها میلیون تومانی او به ستاد کارگزاران در انتخابات مجلس و انتخابات ریاست جمهوری است» (رسالت ۱۶ فروردین ۱۳۷۷). همچنین مرتضی نبوی، نماینده مجلس از تهران و سردبیر روزنامهٔ «رسالت»، تهدید می‌کند که: «برخورد با متخلفانی که در مقامهای عالی اجرایی هستند، رشد جامعهٔ اسلامی مان را نشان می‌دهد».

بدیهی است که چنانچه باند «راست» بتواند «شهردار» را به چنین اتهامی محکوم کند، قادر خواهد بود کل انتخابات را نیز مورد سؤال قرار داده و موقعیت «رئیس جمهور» را تضعیف کند. برخی حتی اظهار داشته‌اند که کرباسچی در انتخابات ریاست جمهوری، منابع مالی شهر تهران را در اختیار ستاد تبلیغاتی خاتمی قرار داده است و این امر موجب انتخاب شدن وی گشته است.

این «اتهام» سنگین منجر به دخالت مستقیم محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه، و دستگیری «شهردار» شد. اما، بلافاصله باند طرفدار خاتمی، ضد حمله را آغاز کرد. فائزه رفسنجانی در مصاحبه با خبرگزاری رژیم، اقدامهای قضایی را «مشکوک» و «خودسرانه» نامید و گفت که این اقدامها به منظور «تضعیف دولت» است و اینکه «جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری» دست به «انتقامجویی» زده است. روزنامهٔ «جامعه» نیز اعلام کرد که «قابل پیش‌بینی بود که یزدی به خاطر انتقامجویی از اظهارات شهرداران مبنی بر وجود شکنجه در زندانها، به یک واکنش شدیدی دست بزند».

گرچه با آزادسازی شهردار، «غائله» به ظاهر خاتمه یافت، اما این قبیل اختلاف‌ها که می‌تواند به رودررویی دو باند حاکم منجر گردد، باز هم رخ خواهد داد (حتی با شدت بیشتر)، زیرا موقعیت سیاسی هیچ یک از باندها هنوز تثبیت نگشته است. دوم، شیوه دستگیری کرباسچی نشان داد که «قدرت» مطلق در هیئت حاکم در دست چه باندی متمرکز شده است. خامنه‌ای به نمایندگی از باند «راست» با یک اشاره «شهردار» پایتخت را دستگیر و تهدید به محاکمه می‌کند و سپس با مشاهده اعتراض‌های مردم وی را بدون توضیح آزاد می‌کند. گویا «رئیس جمهور» و سایر «مقام‌ها» مملکتی «هیچ کاره‌اند»!

از یک سو، وجود قدرت سیاسی در دست باند «راست»، و از سوی دیگر نبود آتورینه کافی در مقام ریاست جمهوری، موقعیت متناقضی برای رژیم به وجود آورده است. چنانچه در ششمین دوره مجلس، اکثریت نامزدهای در دست باند «میان» و چپ، تمرکز نیابد، به احتمال قوی رژیم با یک

بحران عمیق‌تر روبرو خواهد شد. به سخن دیگر، حکومت کردن، توسط رئیس جمهور غیر عملی خواهد شد.

سوم، بر خلاف ادعاهای «رئیس جمهور» که ظاهراً قرار بود «جامعه مدنی» برای مردم ایران به ارمغان آورد، وی نقش خود را صرفاً به «دلال»ی برای رهبر «انقلاب»، تقلیل داده است. بجای بسیج مردم و مخالفت با «جامعه دینی»، او خواهان مصالحه با باند «راست» و جلوگیری از تظاهرات مردم شده است. یک هفته پس از دستگیری «شهردار»، کاینه خاتمی به دانشجویان «توصیه» کرد که از برگزاری تظاهرات در مقابل دانشگاه و ایجاد «هرج و مرج» جلوگیری به عمل آورند. تلویزیون رژیم نظر دولت را چنین اعلام کرد: «جامعه ما بیش از هر چیز در این زمان نیازمند طمأنینه و آرامش است... از همه گروهها و جمعیت‌ها و مردمی که به مناسبت قصد تجمع و راهپیمایی دارند درخواست می‌شود که از حق قانونی خود برای اظهار نظر و تجمع و از تظاهرات و راهپیمایی خودداری کنند و بزرگوارانه در حفظ آرامش جامعه بکوشند».

همچنین «شهردار» که در زندان با او بدرفتاری شده و در واکنش به وضعیت خود، غذای زندان اوین را تحریم کرده بود (روزنامهٔ «جامعه») و ظاهراً قرار بود توسط همسر خود قوه قضائیه را افشا کند، به محض دریافت خبر معامله در جهت آزادیش، تنها یک پیام به خارج از زندان فرستاد: «اگر دوستان از حال من پرسیدند بگویند چیزی جز خوبی ندیدم!». واقعه دستگیری «شهردار» تهران بار دیگر نشان داد که، بر خلاف نظریه بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای اپوزیسیون که این دو باند را در تقابل با یکدیگر پنداشته و تلویحاً یا تصریحاً به حمایت از خاتمی به پا خواسته‌اند، اینها تفاوت کیفی‌نی با یکدیگر ندارند. حتی در موقعیت‌های حساس و به ویژه در مقابل اعتراض‌های مردم، با یکدیگر ائتلاف نیز خواهند کرد.

چهارم، با وجود «توصیه» های رئیس جمهور و دولت مبنی بر لغو تظاهرات در مقابل دانشگاه تهران، بین ۲ الی ۴ هزار تن از دانشجویان در اعتراض به دستگیری «شهردار» و علیه باند «راست»، در مقابل دانشگاه تهران دست به تظاهرات زدند. در این تظاهرات، همانند گذشته، انصار حزب‌الله به تظاهرات‌کنندگان حمله کردند. با این تفاوت که این بار از آنجایی که تظاهرات‌کنندگان از قبل آماده مقابله با چنین حملات بودند، طرفداران انصار حزب‌الله را کتک مفصلی زده و آنها را به کناری راندند. تنها در این زمان، نیروی انتظامات که در تظاهرات پیشین هیچ دخالتی نکرده بود، عده‌ای از دانشجویان را دستگیر و روانه زندان می‌کند.

بر خلاف تظاهرات گذشته که عمدتاً درگیری‌ها بین طرفداران باندهای مخالف هیئت حاکم بود، این بار برای نخستین بار دانشجویان تظاهرکننده

«مستقل» از باندها و در رد آنها عمل کردند. تظاهرات فعال دانشجویان و نقض «توصیه» های رئیس جمهور و دولت، نشانگر مرحله نویینی از اعتراض‌های جوانان ایران علیه رژیم است. جوانان ایران، همانطور که قابل پیش‌بینی بود، به سرعت درک کرده که «قول و قرار» های آقای رئیس جمهور همه «پوچ» و بی‌اساس‌اند؛ و بایستی با اتکاء به نیروی «مستقل» خود از حق دمکراتیک مردم ایران دفاع کنند.

همراه با جوانان، مبارزات اخیر کارگران ایران نیز راه را برای اشکال مختلف مقابله با رژیم نشان می‌دهد. اعتصاب‌ها و اعتراض‌های اخیر کارگری در ایران و مبارزه بخشی از آنها برای ایجاد شکل‌های مستقل کارگری، زمینه را برای تضعیف و نهایتاً سرنگونی رژیم آماده می‌کند.

هیئت مسئولان
۵ اردیبهشت ۱۳۷۷

کمیته همبستگی با تشکلهای مستقل کارگری ایران (بریتانیا)

Committee for
Solidarity with
Independent
Organisations of
Iranian Workers (UK)

این کمیته فعالیت خود در دفاع از «اتحادیه مستقل کارگران ایران» را با ترجمه کلیه اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های آن، آغاز کرد. این اطلاعیه‌ها به بیش از ۱۰۰ گروه، نشریات و افراد سوسیالیست انقلابی در سراسر جهان (اروپای غربی، آمریکای شمالی، ژاپن، پاکستان و غیره) از طریق پست الکترونیکی ارسال شد. در واکنش به آن اقدام، برخی از سازمان‌ها و افراد تماس حاصل کردند، که از قرار زیرند:

«اتحادیه مستقل کارگری اطریش»
Unabhängige Gewerkschafter/innen
کارل فیشباکر (Karl Fischbacher)

رفقا! از اطلاعات، وضعیت و سیاست مربوط به «اتحادیه مستقل کارگران ایران»، تشکر می‌کنیم. ما آنها را (به زبان اطریشی) ترجمه کرده و بلافاصله در شبکه سراسری انترنت «لایبرنت» (شبکه کار) قرار داده و همچنین آنها را برای فدراسیون اتحادیه‌های کارگری اطریش OGB ارسال کردیم.

.....بقیه در صفحه ۶

یادداشت‌هایی در باره «انترناسیونالیزم»

م. رازی

که آنها از اعضای حزب کمونیست مکزیک (وابسته به شوروی) بودند. این تهاجم نا موفق تروتسکی را متقاعد کرد به زودی توسط پلیس مخفی استالین به قتل خواهد رسید. او در ۸ ژوئن ۱۹۴۰ در مقاله‌ای تحت عنوان «استالین خواهان به قتل رساندن من است» نوشت: «سوء قصد ناموفقی که با دقت برنامه‌ریزی شده بود، ضربه مهلکی است بر استالین... او باید قدرت خود را به نمایش بگذارد. تکرار چنین سوء قصدی اجتناب ناپذیر خواهد بود... زندگی من از این پس یک حالت استثنایی خواهد داشت و نه یک روال عادی».

نهایتاً در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ لنون تروتسکی در اطاق کارش، توسط یکی از اعضای پلیس مخفی استالین، که خود را به عنوان یکی از طرفداران وی جا زده بود، با وارد آوردن ضربه‌ای توسط یک تبر بر فرق سرش، به سختی مجروح شد. او روز پس از این واقعه، ۲۱ اوت ۱۹۴۰ در ساعت ۷/۲۵ بعدازظهر، در بیمارستان جان باخت. در این هنگام او ۶۰ ساله بود.

عدم حضور سیاسی او، کمبود سیاسی عمیقی در بین الملل چهارم بوجود آورد. ■ ادامه دارد

وصیت‌نامه تروتسکی

«من، طی چهل و سه سال زندگی گذشته در آگاهی، همچنان یک انقلابی باقی مانده‌ام. چهل و دو سال از این مدت را من در لوای پرچم مارکسیزم جنگیده‌ام. اگر قرار بود که این دوران را به یک سرگرم البته که از این یا آن اشتباه پرهیز می‌کردم اما مسیر زندگی‌ام همان می‌بود که بوده است. من بعنوان یک پروتاریای انقلابی، یک مارکسیست، یک ماتریالیست دیالکتیک، و در نتیجه بعنوان یک پی‌خداي تغییر ناپذیر از این جهان خواهم رفت. اعتقاد من به آینده کمونیستی انسانیت نه تنها شست نشده که امروز راسخ‌تر از همیشه و پایرجاتر از اعتقادات روزهای جوانی من است.

هم اکنون «ناتاشا» بسوی پنجره که بسوی حیاط گشوده می‌شود آمده و آن را بازتر کرده است تا هوای تازه آزادانه‌تر در اطاقم بگردد. من ردیف‌های سبز درخشان علف را در زیر دینوار، و آسمان آبی صاف را در بالای آن، و آفتاب را گسترده در همه جا می‌بینم. زندگی زیباترین بگذارد نسل‌های آینده آن را از ناپاکی، ستم و تجاوز پاک کند و از آن به تمامی لذت برند.

ل. تروتسکی
ترجمه: رسول نوری
کوبوآکان - ۲۷ فوریه ۱۹۴۰

روز، دفاع از شوروی را در تناقض با مواضع سوسیالیزم انقلابی دانسته با خط رهبری بین‌الملل چهارم مخالفت کردند. در مقابل این مواضع تجدید نظر طلبانه، تروتسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «شوروی و جنگ»، ایرادات تنوریک و سیاسی مواضع رهبری «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا را نشان داد. در این دوره بحث درونی این حزب بر بستر چهار محور صورت گرفت: ریشه‌های دیالکتیک ماتریالیزم در مستند تحلیل مارکسیستی؛ ماهیت طبقاتی دولت شوروی؛ ویژگی‌های دوران؛ و چشم‌اندازها. کلیه این بحث‌ها در دفاع یا عدم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم، صورت پذیرفت.^(۱)

در نتیجه این بحث‌ها، دوگرایش نظری در سطح بین‌المللی پدید آمدند. جناح اکثریت، که خواهان تداوم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیزم بوده و جناح اقلیت، که شوروی را نه سرمایه‌داری و نه کارگری ارزیابی کرده و لزوم دفاع از آن را ضروری نمی‌دانست. تروتسکی در دفاع از موضع نخست مطالبی نگاشت. اما، با وصف بحث‌های درونی متعدد و ایجاد محیطی دموکراتیک برای اشاعه نظریات اقلیت (حتی انعکاس آن به شکل علنی)، در کنفرانس سراسری ۵ تا ۹ آوریل ۱۹۴۰ «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا، اقلیت از بین‌الملل چهارم انشعاب کرد. یکی از مهم‌ترین مطالب تروتسکی در آن دوره، تحت عنوان «اخلاق‌گرایان خرده بورژوا و حزب پروولتری» در ۲۳ آوریل ۱۹۴۰، دو هفته پس از کنفرانس، انتشار یافت و به اعضای بین‌الملل ارائه داده شد.

در این جریوه، تروتسکی به رد نظریات انحرافی جناح اقلیت پرداخته و ماهیت خرده بورژوازی آنها را نشان داد. این نخستین انشعاب در بین‌الملل چهارم در زمان حیات تروتسکی بود.

اعلام جنگ دوم جهانی و احتمال درگیر شدن شوروی در جنگ، استالین و سازمان مخوف امنیتی وی را مصمم کرد که هر صدای مخالف رژیم را در نقطه خفه سازد. بدیهی است که یکی از مخالفان متشکل شوروی در سطح جهانی بین‌الملل چهارم بود. و در مرکز بین‌الملل چهارم لنون تروتسکی، یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه قرار داشت. اعتبار بین‌المللی تروتسکی چنان بود که تا به قتل رساندن وی، دستگاه استالینیستی آرامش خاطر حاصل نمی‌کرد. تبلیغات دروغین نظیر اینکه «تروتسکیزم» جاسوس «امپریالیزم» و «فاشیسم» است نیز کارآیی خود را از دست داده بود. تنها راه حل نابودی فیزیکی تروتسکیست‌ها و به ویژه شخص تروتسکی بود.

در ماه مه ۱۹۴۰ محل مسکونی تروتسکی در «کوبوآکان» در حومه پایتخت مکزیک، مورد تهاجم ۲۰ فرد مسلح قرار گرفت. پلیس مکزیک کشف کرد

این یادداشت‌ها به منظور بحث و تبادل نظر با سایر نیروهای انقلابی (ایرانی و غیر ایرانی) در راستای تدارک احیا یک سازمان بین‌المللی انقلابی نگاشته شده‌اند.

در بخش‌های پیشین به قسمتهایی از ۲۱ شرط عضویت «کمیترن» و همچنین مسایل بین‌الملل اول و دوم، سوم و چهارم اشاره شد. در این بخش به ادامه تاریخچه بین‌الملل چهارم پرداخته می‌شود.

تجربه بین‌الملل چهارم

از جنگ دوم جهانی تا به قتل رسیدن تروتسکی

وقایع مهم تاریخی مانند جنگ‌ها و انقلاب‌ها، حرارت بدن پروتاریای را به حد اعلاء می‌رساند. این وقایع معیار خوبی است برای قضاوت «کیفیت» رهبری یک جنبش بین‌المللی. بین‌الملل چهارم (همانطور که در بخش پیشین اشاره شد)، حیات خود را بر خلاف بین‌الملل سوم، در انزوا و در وضعیت نامساعدی آغاز کرد. کلیه بخش‌های بین‌الملل چهارم زیر فشار دولت‌های امپریالیستی از یک سو و تهاجم استالینیست‌ها از سوی دیگر قرار گرفته بودند. با وصف اینها، خط سیاسی بین‌الملل چهارم، به عنوان مارکسیست‌های انقلابی دوره خود، به روشنی اعلام گشت. بین‌الملل چهارم، به صراحت تفاوت بین امپریالیزم و دولت شوروی را بیان کرد. از دیدگاه این سازمان بین‌المللی، در جنگ بین امپریالیزم و شوروی، با وجود انحطاط دولت شوروی، کارگران جهان باید کمکان در مقابل امپریالیزم از آن دولت دفاع کنند. دفاع از دولت شوروی به مثابه دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ محسوب می‌شد و نه دفاع از دولت منحل شوروی. این موضوع منجر به اختلاف‌هایی در درون بین‌الملل چهارم گشت.

بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی از سال ۱۹۳۶ به یکی از چالش‌های محوری بین‌الملل چهارم تبدیل شده بود. حملات گسترده «استالینیسم» علیه «تروتسکیزم» و جنبش کارگری روسیه و جهان و مواضع ضد انقلابی رهبری مسکو در این سال‌ها (محاکمات مسکو، شکست انقلاب اسپانیا، معاهده استالین-هیتلر، اشغال لهستان و فنلاند توسط ارتش شوروی و غیره)، دفاع از شوروی را به زعم بخشی از اعضای بین‌الملل دشوار می‌کرد.

نخستین انحراف سیاسی در بین‌الملل چهارم، در درون «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا پیرامون بحث در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی، در سپتامبر ۱۹۳۹، صورت گرفت. دو تن از رهبران این حزب «شاتمن» و «بارن‌هام»، با توجه به وقایع

مکتب فرانکفورت و یورگن هابرماس نگرش عقلی سازی و رهایی

حمید حمید

بخش دوم

III (ادامه از شماره پیش)

نهادسازی «ارتباط روشنگرانه» که با نیازهای و علایق تحریف شده و بوسيله زبان روزمره میانجی می شود باید بنحو هماهنگی با تصمیمات عملی (سیاسی و فنی (اداری) سازگار باشد و در این راستاست که «هابرماس» مدیریتی عقلی بجای یک سلطه‌ی غیر عقلی بر قرار می شود. فراگرد عقلانی شدن چنانکه «هابرماس» معتقد است در دو حوزه حادث می شوند، اما تفاوت مهمی میان آنها وجود دارد. عقلانی شدن در حوزه‌ی کنش ارتباطی بی شک مثبتی است و حال آنکه عقلانی شدن در حوزه‌ی عمل عقلانی معطوف به هدف، نیازمند تصمیم گیرهای هدفمند و ابزارگراییانه است. عقلانیت فزاینده در این حوزه‌ی اخیر معمولاً موجب از خودبیگانگی و بوروکراتیک شدن جهان نو تلقی می گردد. اما عقلانی شدن در حوزه‌ی کنش ارتباطی به معنی کنار زدن جنبه‌ها و ابعاد است که موجب مخدوش سازی ارتباطات می شوند. این ابعاد یا درونروانی یا اجتماعی هستند. به این اعتبار پیشرفت در حوزه‌ی کنش ارتباطی به همان شیوه‌ی پیشرفت در حوزه‌ی عمل عقلانی معطوف به هدف اندازه گیری نمی شود، بلکه باید آن نوع کنش را «براساس تفاهم بین الاذهانی خالی از زور، یعنی بر اساس میزان گسترش حوزه‌ی کنش اجماع آمیز همراه با برقراری ارتباط و تفاهم خالی از غل و غش اندازه گیری کرد. «هابرماس» حتی بر این اعتقاد است که این نوع پیشرفت اساسی تر از تکامل در حوزه‌ی کنش عقلانی معطوف به هدف است و از همین رو آنرا سرعت سنج تکامل اجتماعی می داند.^(۱۱) در توضیح از این رای هابرماس این اشاره ضروری است که از دیدگاه او علم اجتماعی مربوط به جهانی است که انسان خود ایجاد کرده است و از این رو نمی توان روشهای عینی و بی تفاوت علوم طبیعی را برای شناخت اجتماع بکار گرفت. «هابرماس» بویژه از تفکیکی که نگرش اثباتی میان «حقایق» و انتخاب ارزشی قابل می شود انتقاد می کند. بر اساس چنین تفکیکی از یکسو قوانین تجربی و عینی پدیده‌های اجتماعی قرار دارند که همان قوانین علوم طبیعی هستند و از سوی دیگر قواعد مربوط به تصمیم و انتخاب و عمل آدمیان قرار دارند که خارج از قلمرو شناخت علمی می باشند و داوری درباره‌ی آنها نه تابع «قوانین علمی» بلکه مالا مبتنی بر تصمیمات و سلیقه‌های شخصی است. اما به نظر «هابرماس» پذیرش علم و تعهد نسبت به آن به این معنی، خود تصمیمی است مبتنی بر «ایمان به عقل». با این ترتیب اعتبار احکام و فرضیه های علمی - تجربی، خود وابسته به معیارهای ارزیابی نتایج عمل است و این معیارها خود از پیش

در متن روابط تفاهمی و ذهنی متقابل گزینش و انتخاب شده اند. بنابراین جدایی و دوگانگی واقعیت و ارزش پیش از این از میان رفته است، زیرا هم قضاوتهای علمی و هم داوریهای ارزشی هر دو مبتنی بر «پیش فهم»های پذیرفته شده از نظر اجتماعی هستند. پس باید این توهّم را از میان برد که می توانیم نقطه نظری اتخاذ کنیم که به نحوی خارج از حوزه‌ی تاریخ و جامعه و فرهنگ باشد. هیچ نقطه نظر خارجی نیست که عینیت را کاملاً تضمین کند.^(۱۲)

برای هابرماس دستیابی به مرحله‌ای که ضمن آن نهادی شدن تحقق می یابد خود معیار عقلانی شدن جامعه است. تا حدی که شهروندان بالغ نسق بخشی به حیات اجتماعی خود را در دست می گیرند سلطه‌ی شخصی می تواند به سلطه‌ی عقلی منتقل شود.^(۱۳) هابرماس با یکی گرفتن مفهوم سلطه‌ی شخصی با مفهوم یک گروه نخبه که اهداف خاص خود را بر همه‌ی شهروندان به مثابه اهداف کلی و عمومی تحمیل می کند، بر این نظر تاکید دارد که تنها مردم می توانند از طریق وسایل دموکراتیک، در باب اهدافی که متوجه ارضا نیازهای همگانی باشد اتخاذ تصمیم کنند. این اندیشه‌ی دموکراتیزه کردن و مشارکت وجه مشخصه‌ی حوزه‌ی وسیعی از سیاستمداران و متفکران لیبرال است، اما چنین خصیصه‌ای مانع از آن نگردید که جامعه شناسی بورژوازی از حمله به آن پرهیز کند.

نظریه هابرماس درباره‌ی جامعه‌ی دموکراتیک فرهیخته از سوی شلسکی که این نظریه را باور لیبرالی کهنه‌ای که در شرایط سرمایه‌داری معاصر ناموثر است تلقی می کرد مورد انتقاد قرار گرفت. با تمامی حدت و شدتی که نقد شلسکی از آن برخوردار بود، در مجموع انتقاد او از منظر یک محافظه کار ضد دموکراتیک که در عین حال جویای تامین نیازهای آرمانی سرمایه‌داری معاصر ولی با وسایل دیگر بود انجام می پذیرفت. شلسکی می نویسد با توجه به سطح عالی تقسیم کار معاصر و تخصص و اتوماسیون عرصه‌های فردی جامعه، انتقال برخورد علایق جاری در سیستم اجتماعی موجود به عرصه‌ی عمومی، سیستم اجتماعی را مورد تهدید قرار می دهد. استدلال او در این باره این است که گسترش تعداد مشارکت کنندگان در حل مناقشات به برقراری رابطه‌ی دوست و دشمن در جامعه و قلعی شدن آن و امکان بروز جنگ داخلی منجر می گردد. باور او افراد غیر ذیصلاح نمی توانند به احراز اطلاعات یا «معنی» مستقیم امور که هر دو با میانجی نهادهای اجتماعی معین که مولد «معنی» هستند تولید می شوند نایل آیند و بنابراین این افراد قادر به اتخاذ تصمیماتی که برای یک «وضعیت» ضروری است نیستند. جز این موارد بنظر او، دلیل عمده‌ی دیگر برای تهدید مذکور این است که

اطلاعات بر اساس رسیدگیهای عاطفی که مبتنی بر هیچ دلایلی نیستند از سوی جامعه اخذ می شود. شلسکی در ارتباط با این رسیدگیها این عقیده را ابراز می کند که گرایش «دموکراسی بزرگتر» به معنای «مشارکت بزرگتر» جمعیت در روند تصمیم گیری باید با گرایشهای «مناقشه‌ی بیشتر»، «عقلانیت کمتر»، «دعایه قدرت بیشتر»، «عینیت و صلاح اندیشی کمتر» و بیش از همه با سیاسی شدن در جهت خودکامگی، پیوند داشته باشد.^(۱۴) بنظر شلسکی عقلانیت عالی تر تمامی حیات جامعه آلمان غربی را میتوان تنها به مثابه نتیجه‌ی گسترش عرصه‌ی صلاحیت اشتغال گونه‌ی نهادهای اجتماعی پذیرفت. نهادی شدن حیات اجتماعی، از سوی او بعنوان وسیله‌ای برای محدودسازی سلطه و اعمال سیاست عقلی از طریق جامعه تصور می شد. او بر این پندار بود که قابلیت حرفه ای عالی رهبران نهادهای سیاستگذارهای عقلی را متحقق می سازند. علاوه بر این برقراری موازنه در میان نهادهای فردی که در قدرت سپیم اند و نظارت متقابل را اعمال می کنند. بنحو مطلوبی از تمرکز قدرت ممانعت بعمل می آورد.^(۱۵) می دانیم که آموزه‌ی جداسازی و تفکیک قدرت و سیستم نظارت و موازنه که از افکار مونتسکو نشأت گرفت، عملاً به جداسازی سیستم

J. Frankfurt and Main, pp. 33-34.-۱۱

Habermas; Student und Politik

و همچنین رابرت هولاب: یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی، صص ۱۴۷-۱۴۶.

Bottomore; The Frankfurt School.-۱۲

London, Tavistock 1984, pp. 15-27.

و همچنین دیده شود: حسین بشیریه: «مکتب فرانکفورت: نگرش انتقادی، نقد آیین اثباتی و نقد جامعه نو»، در مجله‌ی سیاست خارجی از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. سال سوم. دی-اسفند ۱۳۶۸ شماره ۴.

۱۳- هابرماس: مرجع شماره ۱۱، صص ۳۴-۳۳.

H. Schelsky; Systembuberwindung.-۱۴ pp. 31/55.

برای منابع آلمانی در این نوشته به اثر زیر ناظرم:

Iwa Kobylinska; From Critical Theory to A Theory of Communicative Action: A Change of Paradigm?

۱۵- همان، صص ۱۵.

سیاسی از اقتصاد انجامید. در این آموزه این کوتاهی و تنگ نظری وجود داشت که نمی توانست به این مهم توجه کند که قدرتهای جداگانه چه با مبین منافع طبقاتی مشابهی هستند. اوبیدنایا (Obidnaia) بنحو مطلوبی نقاط ضعف نگرش شلسکی را جمع بندی کرد. بباور او شلسکی کار خود را از تقابل امر عقلی با امر عاطفی در انگیزش اعمال آغاز کرد. چنین اقدامی بباور او دقیقاً از روش شلسکی که چیزی جز «بدبینی ارزشی - عقلی» نبود و اساس متوجه این پیام بود که جامعه شناس محق است تا از هر موضع سیاسی جانبداری کند و در این کار از هر حکم علمی، مستقل از معیار تجربی یا نگرشی بهره بگیرد، مایه می گرفت. به این اعتبار وظیفه‌ی جامعه شناس، تنها به برآوردهای سیاسی و کوشش در جهت یافتن آن برآوردها از طریق تحلیل اجتماعی علمی و تأکید بر حجم ارزشها محدود می شد و در ماهیت کل تحلیل او به برآورد رویدادها و پدیده‌ها از ساحتی ارزشهای بورژوازی که مبین تمامیت جامعه و منافع صاحبان ابزار تولید و دیوان سالاری دولتی بود متوجه بود.

بدانگونه که اوبیدنایا توضیح می دهد، دفاع شلسکی از نهادهای موجود بورژوازی و تلاش او برای عقیق ساختن هر نوع تغییر و اصلاح از تأکیدش بر این نکته که جمهوری فدرال آلمان جامعه‌ای است که در آن مقتضیات عدالت اجتماعی بر شالوده‌ی سیاسی - ارزشی ناظر است هوید است. بنابراین هر مطالبه‌ی دوررسی از سوی او بعنوان مطالباتی از لحاظ روانی تعین یافته توده که هیچ مسئولیتی را در قبال سرنوشت جامعه بر نمی تابد ارزیابی می شد. مطابق با این نظر شلسکی تمامی نهضت های انقلابی را بعنوان غصب عواطف معارض با مبانی عقلی - ارزشی نظم اجتماعی آلمان غربی ارزیابی می کرد.^(۱۶)

هابرماس مدیریت نهادی شده‌ی غیر جانبدار را که در قدرت بعنوان سلطه‌ای بی نام سهم است و تنها از طریق جانشین شدن آگاهی غیراندیشنده که خود شالوده‌ی سلطه است با آگاهی اندیشنده حذف شدنی است، مورد ارزیابی قرار داد. او در این راستا فاصله‌ی موجود بین مدیریت و توده را مورد نقد قرار داد اما ریشه‌ی مسئله را نه در روابط اجتماعی و مادی بلکه در آگاهی می دید. بباور او میزانهایی که حیات اجتماعی را تنظیم می کنند، نباید از بالا و از طریق نهادهای بی نام جامعه‌ی بورژوازی، بلکه از پایین و در مسیر بحث دموکراتیک از سوی مردم دروین شده تحمیل شوند و این امر بباور او به معنای عقلی شدن میزانهایی نهادی است. هابرماس بر این دقیقه تأکید می ورزد که وظیفه‌ی صورتبندی اهداف و نیازهای اجتماعی برای بحث و نظر آتی آنها توسط مردم باید بواسطه‌ی یک «نگرش انتقادی جامعه» تکمیل شود. درست بر سر همین موضع است که ادعای نگرش انتقادی هابرماس در معرض نقد تند عقل گرایان انتقادی که سمتگیری آنها رنگ و بوی تحصلی و اثبات گرایانه داشت قرار گرفت. پیش از پرداختن به ویژگیهای این گروه و بخصوص عمده ترین آنها یعنی هانس آلبرت و نیکلاس لومان که نقدهایشان را از دو سوی تحصلی و نگرش

سیستمی اعمال کردند ضروری است تا نحوه‌ی تعبیر شرویر را از مسئله ذکر کنیم. شرویر که می کوشد تا گرایش ضد مارکسی هابرماس را با تأکید بر عناصر هگلی او توجیه کند از این باور تن نمی زند که به کوتاهی‌های نگرشی هابرماس بویژه در نظریه‌ی عقلی سازی و رهایی او اشاره بیاورد. شرویر با تصریح این نکته که بازشناسی سلطه و دلایل ضرورت آن مسئله‌ای است که نگرش انتقادی باید لزوماً در پی آن بکوشد توضیح می دهد که هگل و نه مارکس این مهم را در نظریه‌اش راجع به «علیت تقدیر» بیان کرد و یورگن هابرماس بنحو نظامداری آن را در نگرش ارتباطی جامعه‌اش بسط داد. او سپس به این نکته اشاره می کند که این نگرش هابرماس در ایجاد یک نگرش انتقادی پس از مارکس واجد اهمیتی برجسته است. اما تدارک چهارچوبی وسیع تر برای نگرش انتقادی ضروری است. چهارچوبی که بنظر او نه مارکس و نه هابرماس هیچیک به ایجاد آن توفیق نیافته اند.

او پس از این توضیح که شمولش در مورد مارکس سخت نادرست است می افزاید «اگر چه بعد فرهنگی را می توان به نگرش انتقادی منسوب داشت، اما مفهوم پیوند بین نقد و رهایی رسا و کافی نیست و این بخصوص در مورد اثر هابرماس که در حال حاضر ایده آل ارتباط غیر سرکوبگرانه را در ساختار میزانتگدارانه‌ی جامعه‌ی علمی ته نیست شده می بیند صادق است. یک آگاهی ارتباطی که از سلطه رهاست، بباور هابرماس الگویی است که باید برای نقد قدرتی که ارتباط روزمره را تحریف و مخدوش می سازد بکار برده شود. این الگو و نقد خاص از لحاظ تاریخی مبتنی بر آن بباور هابرماس می تواند بطور بالقوه تجدید سازمان نهادهای اجتماعی دیگر را ترویج و تغذیه کند. اگر چه این امر صورتبندی بسیار نیرومندی برای پی جویی انتقادی است، اما صورتگرایی ایده‌آل ناکجا آبادانه‌ی هابرماس نمی تواند بتواند جدی برای عقل تلقی شود. در صورتبندی دیگری، نگرش انتقادی جدید هابرماس بسیار تنگ مایه باقی می ماند زیرا که آن تا هم اکنون از برخورداری از یک تحول سیستماتیک از نظریه‌ی صورتی ناکجا آبادانه‌ای خود محروم مانده است. اگر چه نقد تضادهای تحول سرمایه‌داری و تحقیق سیستماتیک قیود فرهنگی بصورت مسائل جوهری نقد منفی باقی مانده‌اند ولی تلاش همقدری نیاز دارد تا دواعی اجتماعی - فرهنگی برای رهایی مورد توجه قرار گیرند»^(۱۷) شرویر پس از این توضیح بدرستی بر این نکته انگشت می گذارد که «بدون ربط دادن تغییر شکلهای اجتماعی - اقتصادی به مبارزه‌ی رهاییبخش، نگرش انتقادی بصورت یک فعالیت صرف نظری باقی می ماند».^(۱۸)

جدل هابرماس با رویکرد تحصلی، اگر چه عمدتاً متوجه کارل پوپر بود، اما پوپر جز ضمن یادداشتی کوتاه که در ترجمه‌ی انگلیسی «مباحثه‌ی اثباتگرایی» درج شد، پاسخی به این ادعاهای هابرماس نداد ولی هانس آلبرت جامعه شناس آلمانی و از هواداران جدی پوپر، کوتاهیهای او را جبران کرد و ضمن دفاعیه‌ای علیه هابرماس شورید.

آلبرت در مقالات و کتابهای متعددی، علیه ایرادات به اصطلاح «اصحاب دیالکتیک» استدلال کرد و کوشید تا مگر به بی اعتبارسازی عقاید آنان نایل آید. بنظر آلبرت، هابرماس به منظور تأیید و اثبات «کیش دیالکتیکی عقل کلی» به کاربرد شیوه‌ی بیانی فریبکارانه، کنایی و استعاری متوسل می شود. او در موارد دیگری تلاش کرد تا از طریق ارتباط دادن دیالکتیک با کوششهای رژیمهای اروپای شرقی در قلب ماهیت آن نظریه، هابرماس را از نظر سیاسی بی اعتبار سازد. هانس آلبرت خود در تبیین نظریه‌اش در باب امر «عقلی» بنحو صریحی بر دریافت و بری از «دوران عقلانیت» و «عقلانیت صوری» ناظر است و مفهوم عقلانیت را بیش از هر چیز با علم، تکنولوژی و اقتصاد پیوند می دهد.^(۱۹) آلبرت ضمن چنین پیوندی «نگرش انتقادی جامعه» و همچنین «بدبینی ارزشی - عقلی» را در مقابل شیوه‌ی متین علم قرار داد و آن دو را به مثابه‌ی امری غیر عقلی مورد انتقاد قرار داد. بنا به رای او، تنها در عرصه‌ی علم و تکنولوژی می توان عقلانیت را به مثابه‌ی درجه‌ای عالی از عینیت، ناجانبداری و آزادی و فراغت از ارزشها یافت^(۲۰) او با صراحت نوشت که ریاضی کردن، کمی ساختن و صوری سازی روشن ترین نمودارهای هر نوع پیشرفتی هستند که با اندیشه‌ی عقلانیت منطبقند.^(۲۱) اما در عرصه‌ی سیاسی و اخلاقی، مواضع تثبیت ناشده و غیر عقلی تا حدی موجهند. نیازی به این توضیح ندارد که ادعای مشروعیت امر غیر عقلی در حیات اجتماعی در تضاد اساسی علم و ارزش ریشه دارد. آلبرت با ابتناء بر تصفیه‌ی فلسفه از متافیزیک، امری که نحله‌های تحصلی بر سر آن می کوشند، مالا به راهی کشیده شده که جداسازی کامل «عقلی» از امر «انسانی» ثمره‌ی آن بود. «عقلگرایی انتقادی» که پوپر و البته پیروان از نظیر آلبرت داعیه‌دار آن بودند، پارامترهای اخلاقی را از مفهوم عقلانیت حیات اجتماعی حذف می کند و با نسبی ساختن میزانهایی عام انسانی به وسوسه‌ی تکنیک سرشتی مطلق می بخشد. آلبرت در مقابله با هابرماس کوشید تا

S.N. Obidnaia; " Problem of-

Rationalization of Contemporary Society

in Social Philosophy of F.R.G.", in:

Voprosy Filosofii, 1978, No. 1,

pp.143-144.

(به روسی).

۱۷- شرویر، مرجع شماره ۴ ص ۳۴-۳۳.

۱۸- همان، ص ۳۴.

۱۹- در این باره بخصوص دیده شود:

Hans Albert; Tretise on Critical Reason, trans. Mary Varnex, Rotry, p.45.

۲۰- همان، همانجا.

۲۱- همان، همانجا.

مکتب فرانکفورت

بقیه از صفحه ۵

مختصات گرایشی را که به آن متعلق است و آن را چنانکه پیشتر گفتیم عقلگرایی انتقادی می‌نامند صورت‌بندی کند، او در این مقام می‌نویسد: «یک عقلگرایی انتقادی نمی‌تواند عقلانیت را به عرصه‌ی علم و نه عرصه‌های فنی و اقتصادی محدود کند. خردگرایی انتقادی در مقابل تمامی گرایشها، خواه گرایش ناچاندانانه تحلیلی، علم تاویل محافظه‌کار، گرایش جزئی-اعتدالی یا قیامت‌شناسی ناچکاآبادانه که در اندیشه‌ی فلسفی-کلامی حاضر می‌توان یافت و هم البته در تفکر علمی، از الگوی انتقادی عقلانیتی دفاع می‌کند که به معنای خاص می‌توان آنرا دیالکتیکی عنوان داد، البته نه به آن معنایی که فلاسفه‌ی متأثر از اندیشه‌های هگلی به آن باور دارند.» (۲۲) آلبرت عقلگرایی رهایی، «نگرش انتقادی» مکتب فرانکفورت را به این پنهان‌که با اصل و تحقیق پذیری، انتقادی متضاد است و خود نیز قادر به اعمال رویه‌ی تحقیق انتقادی نیست مورد انکار و نقد قرار داد. باور او تنها استدلال عقلی متناسب با فرضیه‌ای که داعیه‌ی نگرش بودن را دارد و توجیه پذیری عقلی، آزمون متمایز اندیشه‌ها، سیستمها و مفاهیم ضمن رعایت مخاطره‌ی تکذیب پذیری است. شالوده‌ی منطقی تحقیق پذیرد عقلی، مقوله‌ی تضاد آکنده‌ی منطقی است. بنا بر نظر آلبرت و البته پوپر، توانایی تن سپاری به نقدی جدی، موجد موجهیت دانش ماست. اما «نگرش انتقادی» هابرماس بر اندیشه‌ی «زمینه‌کافی» استوار است و عقلانیت و در نتیجه ناپر حق بودن آن در همین نکته نهفته است. اقتضای یک شالوده‌ی مثبت به آنصورت که هابرماس آنرا مسلم می‌سازد، مستلزم زنجیره‌ای از تثبیتها و تحقق بخشی هاست و بمنظور درهم شکستن و قطع این پیوستگی‌های نامطلوب، هابرماس «معنی» را بعنوان نمونه‌ای از یک حقیقت مطلق ارائه می‌دهد. معنایی که «نگرش انتقادی» در جستجوی آن نیست بلکه آنرا «تولید» می‌کند در مطاوی رهایی و اجماع اخلاقی قرار دارد. (۲۳)

مقوله‌ی «معنی» بدانگونه که عقلگرایان انتقادی، تاکید می‌کنند، مبین مفهومی نظری است که نه بر وجهی منطقی و نه بصورت تجربی تحقیق پذیر نیست. بنابراین آلبرت چنین می‌اندیشد که دلیلی که توسط هابرماس ارائه شده است به روشنی می‌تواند خصلتی غیرعقلی داشته باشد زیرا که منطقاً بر اجماع عقلی (۲۴).

چنانکه پیشتر گفتیم «حکم عقلی» صرف، از نظر پوپر و آلبرت «تائید عقلی» است. چنین تائیدی موجد انحلال واقعیت و قضایای مربوط به واقعیت به اجزایی اولیه‌اند. به این اعتبار واقعیت باید رد تمامی قضایای ساده بیان شود. چنین امری بوسیله تقسیم بستگی‌های پیچیده و میانجی‌ها تکمیل می‌شود و در روند دانش، علایق ذهنی فرد اندیشنده نسبت به موضوع دانش را حذف می‌سازد. علاوه بر این قضایایی که از فرضیات اخذ می‌شوند باید در اصل تکذیب پذیر یا دست کم تحقیق پذیر باشند. آلبرت با تکرار نظر پوپر مبنی بر تاکید عقلگرایی انتقادی در علوم اجتماعی، دیدگاه هابرماس را نسبت به علوم تجربی ابزارگرایی می‌خواند و استدلال می‌کند که ما می‌توانیم نظریات را به محک واقعیت بزنیم و

آنها را بدینسان در معرض خطر نفی و نابودی قرار دهیم و در نتیجه از اشتباهات خود درس بگیریم. اما «نگرش انتقادی» تاب «تحقیق انتقادی» را ندارد. هابرماس با بسط وضعیت معاصر در آینده روند دیالکتیکی میانجی را نامحدود و لذا در اصل تحقیق ناپذیر می‌سازد. بدین ترتیب تا بدانجا که برنامه‌ی هابرماس برای عقلی‌سازی جامعه با تمایلات و نه با واقعیات بستگی دارد، مبداء حرکتش از قضایای میزاندانانه است و نه توصیفی. این حربه در چنگ تحصیلگرایان وجود دارد که نتیجه بگیرند که «نگرش انتقادی» هیچ نوع ادعایی در باره‌ی «عقلانیت» نداشته باشد. آلبرت به تاکید عنوان می‌کند که عقلی‌سازی اجتماعی چیزی جز یک اسطوره‌ی «عقل تامة» نیست. بنظر او مفهوم «تأمیت» نامشخص و از لحاظ روش‌شناسی قابل سوء استفاده است. وی بویژه نگران این نکته بود که نمی‌توان نظریه دیالکتیکی را به شکل مناسب برای آزمایش در

اما در نهایت «عقلگرایان انتقادی» خود چه چیزی را در مقابل «عقل تامة» قرار دادند؟ آنان متوقف بر روش‌شناسی خود بر این باور بودند که ما تنها از اهداف جزئی و کوتاه‌برد و نسبتاً ساده می‌توانیم سخن بگوییم. اهدافی که عواقب اجتماعی آنها بتواند از لحاظ تجربی اثبات و تحقیق شود. آنان به شرح و توضیح «تکنولوژی اجتماعی عملی» مسائل به منظور تصحیح خطاهای فردی تکنولوژی اجتماعی نهادهای بورژوازی مبادرت می‌ورزند. بباور آنان امکان صرف زمینه‌ی جامعه‌ی «عقلی» شده در شکل‌بندی میزانهای رفتار و انگیزش فرد با هدف حفظ جامعه‌ی انسانی در مقابل اشتباهاتی که به ایجاد و احکام و تصمیمات متخذه می‌انجامد قرار دارد.

هابرماس در برابر چنین نقدی آرام نماند. او درک تنگ مایه و خصلت قیاسی و تصمیم‌گرایانه‌ی «عقلگرایی انتقادی» از امر عقلی را مورد انتقادی تند قرار داد. اما با تمامی رویکردی جدی که نسبت به آن گرایش مبذول داشت، به دلایل اجتماعی حذف اثبات‌گرایی طرح میزاندانانه‌ای اهداف توجهی به عمل نیاورد. زیرا که او واقعیت را به مثابه منتهی سلطه بر اذهان افراد وابسته به این یا آن ایدئولوژی تلقی می‌کرد. باور او تغییر در شرایط اجتماعی تنها از طریق جانشین شدن فلسفه‌ی تاریخی که متضمن گرایش عملی است و تحقیق تجربی تضادهای جامعه‌ی موجود را با تفسیر تاویلی قضایای تجربی ترکیب می‌کند بجای اثبات‌گرایی بعنوان ایدئولوژی حاکم امکان پذیر است. (۲۵)

۲۲- همان، صص ۶۰، ۵۴.

۲۳- دیده شود هابرماس؛ مرجع شماره ۶ ص ۳۰۳.

۲۴- H. Albert; "Der Mythos der Totalen Vernunft" in: Th. Adorno;

Positivismusstreit in der Deutschen

Soziologie, Berlin 1970, S. 227.

۲۵- هابرماس؛ مرجع شماره ۶ ص ۲۶۱ و بعد.

«اتحادیه کارگران مستقل ایران»

.....بقیه از صفحه ۲

* حزب کارگران انقلابی - جنبش سازندگی (ترکیه)

Revolutionary Workers Party
Construction Movement (Turkey)

رفقا! ما از حقوق کارگران ایران علیه رژیم ضد انقلابی و جنایتکار ملایان، دفاع می‌کنیم. این رژیم جنایتکار نمی‌تواند نماینده کارگران ایران باشد، این رژیم تنها می‌تواند نماینده دیکتاتورهای ضدانقلابی در خاور میانه باشد.

ما ضمن درک اهمیت فوریت مطالبات شما، آغاز به ترجمه اسناد شما به زبان ترکی کرده‌ایم. ما این اسناد را برای گروه‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری ترکیه ارسال خواهیم کرد.

کمیته اجرایی مرکزی حزب ما، کمپینی در دفاع از کارگران ایران را آغاز خواهد کرد.

* نبرد کارگر - گروه طرفدار «گرایش لنینیست تروتسکیست» (انگستان)

Workers FIGHT

جری داوینینگ (Gerry Downing)

رفقا! ما برای شما آرزوی موفقیت می‌کنیم.

* شبکه کار Labournet

مطالب شما در شبکه انترنت «لبرنت» و «لبر میدل ایست» و «لبر گلوبال» منعکس خواهد شد.

چنانچه فیلمی از اعتراض‌های کارگری در ایران دارید، تماس بگیرید تا آن را از شبکه پخش کنیم.

* اتحادیه حزب کارگری - آمریکا

والتر دان Walter Duan

مطالب در چند شبکه کارگری در آمریکا منعکس شد.

* صدای سوسیالیست Socialist Voice

مارتین رالف Martin Ralph انگلستان

رفقا! ما در ارتباط با اتحادیه کارگری راه ترابری TGWU و چند اتحادیه کارگری و کارکنان و خدمات

مانند FBU, Nafthe, Unison قرار داریم که مطالب شما را به آنها در میان خواهیم گذاشت.

* ستاره کار (LabourStar)

اریک لی Eric Lee

من سردبیر روزنامه «ستاره کار» در اسرائیل، مایل به انعکاس مطالب شما در روزنامه خود هستم.

* دکتر هولبرگ Dr. A. Holberg بن - آلمان

مطالب شما به منابع کارگری آلمان ارسال شد.

اصلاحات: در شماره ۵۱ «کارگر سوسیالیست»، دو نامه سرگشاده «اتحادیه مستقل» به رئیس جمهور (ص ۹۳)، دو نکه از قلم افتاده است با پوشش بدین ترتیب اصلاح می‌گردد. مطالبه ۲: «آزادی بدون قید و شرط کارگران مبارز و دستگیر شده» و مطالبه ۲ مندرج باید ۳ بشود. در پاراگراف پس از مطالبه ۱۱: «روشنی به سازمان جهانی کار» اضافه شود.

اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های

«اتحادیه کارگران مستقل ایران»

به زبان انگلیسی بر روی شبکه انترنت: <http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm>

صفحه «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

در بخش ITUI

Independent Trade Union of Iran

کلاس‌های آموزشی

متد مارکس و شیوه تولید سرمایه‌داری

مجتبی بنی جمالی

مقاله زیر حاصل بحث یکی از کلاس‌های آموزشی کارگری سوسیالیستی است. مارس ۱۹۹۸

روش تحقیقی مارکس

در مارس ۱۹۱۳ مقاله‌ای تحت عنوان سه منبع و سه جزء متشکله مارکسیزم بقلم لنین نوشته شد که بعدها در بخشی از جنبش کارگری ایران بعنوان یکی از مهمترین منابع آموزشی از آن استفاده گردید. در این مقاله لنین فلسفه آلمان، اقتصاد سیاسی انگلستان و سوسیالیسم فرانسه را بعنوان سه منبع و سه جزء عقیده‌ای (دکترین) مارکس توصیف مینماید. تاریخ فلسفه و تاریخ علم اجتماع با صراحت تام نشان میدهد که در مارکسیسم چیزی شبیه به «اصول طریقتی» بمفهوم یک آموزش محدود و خشک و جامدی که دور از شاهراه تکامل تمدن جهانی بوجود آمده باشد، نیست. برعکس، تمام نبوغ مارکس همانا در این است که به پرسش‌هایی پاسخ میدهد که فکر پیشرو بشر قبلاً آنرا طرح کرده است. آموزش مارکس بمثابه ادامه مستقیم و بلاواسطه آموزش بزرگترین نمایندگان فلسفه و علم اقتصاد و سوسیالیسم بوجود آمده میباشد.^(۱)

میتوان گفت که، «مارکسیزم پیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل است و آن نه تجزیه و تحلیل کتب بلکه تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است.»^(۲)

پس، مارکس بروشنی اسلوب و روش تحقیق شناخت خود را در تقابل با روش هگل قرار داد. روش هگل اصالت تصور بود؛ حرکت بنیانی آن اندیشه مطلق بود؛ واقعیت مادی، ایده‌آل و کمال مطلوب آن فقط صورت ظاهر، و نماد ذات بود. برای مارکس برعکس، روش مادی است. «آرمان و یا کمال مطلوب چیزی نیست بجز جهان مادی دریافت شده در مغز انسان و تبدیل شده به اشکال اندیشه». بنابراین، تکامل اندیشه نیز در تحلیل نهایی آن حاکی از حرکت بنیانی و دریافت‌های بشر از آن میباشد.

مراحل تکامل علمی اندیشه، که از آنطریق مارکس بدریافت عملکرد شیوه تولید سرمایه‌داری ناظر گردید، خود محصول شیوه تولیدی جامعه بورژوازی است. نتیجتاً مارکس محصول و یا تولید مناسبات تولیدی مدرن و مبارزه کارگران عصر خود میباشد. ما نیز هنگامیکه از روش دیالکتیکی در بررسی سوالات مبارزات طبقاتی خود و مسائل اقتصادی مطرح شده استفاده میکنیم، قسمت مربوط به مسایل اقتصادی را از یکدیگر بطور جداگانه قرار گرفته نمی‌بینیم، بلکه در ربط داخلیشان آنها را از یک مجموعه بهم پیوسته که دارای چارچوب بوده و بتوسط یک شیوه تولید غالب گردیده، بررسی مینمائیم.

شیوه تولید سرمایه‌داری

شیوه تولید سرمایه‌داری در آثار مارکس از قبیل «سرمایه» و «گروندریسه» در جزئیات و کلیت آن تحلیل شده است. نکات محوری آن حاکی و دارای یک تئوری کامل و متجانس از اقتصاد سرمایه‌داری است. میگویند: «نیروی کار دارای یک قیمت واحد است که محاسبه آن بتوسط ارزش نیروی کار صورت میپذیرد، و وقتی که برای تولیدات قیمت وضع میشود، یک نرخ سود واحد و همگانی به همه سرمایه‌ها افزوده میگردد.» در سه جلد کتاب سرمایه، مارکس تصویر گویای ارتباط این تئوری تجربی به واقعیتی بسیار پیچیده‌تر را، تحلیل مینماید.

مارکس تجزیه و تحلیل مادی از جامعه را حاصل دریافت از چارچوب شیوه تولیدی آن جامعه میدانند. مارکس پنج شیوه تولیدی را شناسائی نمود؛ شیوه تولید آسیائی، کهن (برده‌داری)، فئودالی (زمینداری)، بورژوازی مدرن (سرمایه‌داری)، و کمونیستی.

هر یک از این شیوه‌ها، مرحله بی‌همتائی در رشد و تغییر جوامع بشری را نمایندگی میکنند.

برای مارکس، شیوه تولید دربرگیرنده دو مشخصه میباشد: نخست نیروی مادی تولیدی که ابزار فیزیکی تولید (زمین، مواد خام، ابزارآلات) و نیروی کار را دربر دارد. جنبه دوم روابط در تولید میباشد که مالکیت بر نیروهای تولید در آن تعیین کننده است و خود بین طبقات مختلف اجتماعی در جامعه تقسیم میگردد. در ادامه وی سرمایه‌داری را یک شکل خاص از تولید کالائی میداند.

منظور مارکس از «تولید کالائی» تولید کالا برای فروش در بازار میباشد. این شکل از اقتصاد جانی وجود دارد که بسیاری از تولید کنندگان مستقل که کالاهای تولیدی خود را که خود بکار نمیبرند با کسانی که خواستار آن کالاها میباشند تبادل مینمایند. این تئوری از مارکس را با تئوری کار بیگانه شده وی را میبایستی بازننگری و دوباره بررسی نمود؛ چرا که در کار بیگانه شده مارکس انسان را نیز همچنین بمثابه کالا ارزیابی نموده است. از طریق اقتصاد سیاسی نشان دادیم که کارگر به سطح کالا، مفلوک ترین کالا، تنزل میکند؛ که فلاکت کارگر با قدرت و میزان تولیدش افزایش می‌یابد؛ که نتیجه حتمی رقابت، انباشت سرمایه در دست عده‌ای معدود و لذا استقرار مجدد بدترین شکل انحصار است؛ که سرانجام، تمایز میان سرمایه‌دار و زمیندار، و میان کارگر کشاورزی و صنعتی، باید ناپدید و جامعه به دو طبقه مالکان و کارگران بدون مالکیت تقسیم شود.^(۳) در اینجا ما با تئوری ماتریالیزم تاریخی مراحل جوامع و شیوه‌های تولیدی که این جوامع را از یکدیگر متمایز نمود مواجه خواهیم بود (این یکی از

سوالات ماست برای مطرح نمودن با رفقای پیشروی جنبش کارگری که آنها نیز مشغول بازننگری و بررسی مارکسیسم برای کارهای تدارکی خود هستند).

بنظر مارکس در جوامع سرمایه‌داری بین ارزش مصرفی یک کالا و ارزش تبادل آن که از طریق تبادل آن دریافت میشود، تفاوتی وجود دارد. تولید ارزشهای مصرفی برای حیات (باز تولید) هر جامعه‌ای ضروری است. اما این تولید در یک جامعه تولید - کالائی بدلیل اینکه تولیدکننده فقط به ارزش تبادل کالایش میاندیشد مفهوم حقیقی خود را از دست میدهد. تنها چیزی که انسان قادر به انجام آن نیست ایجاد ارزش برای یک مقصود مجرد است؛ بنابراین، تنها روابط تولیدی نمودار کننده ارزش بوده و دیگر اینکه، علیرغم آگاهی ما نسبت به وجود ارزش، ارزش خود دارای وجود خاصی است که دانش ما یا محدودیت آن هیچ نسبتی به رابطه تولیدی سرمایه‌داری آنچنانکه خود را ظاهر مینماید، ندارد. انسان قادر است تحت شرایط خاصی جامعه را تغییر دهد اما نمیتواند قوانین آنرا اختراع نماید.^(۴)

مارکس معتقد است که ارزش مبادله بتوسط ارزش کار، با در نظر گرفتن ارزش کالا بعنوان یک زمان کار اجتماعاً که مستقیم یا غیر مستقیم لازم برای تولید آن، یعنی «ارزش بر مبنای کار»، میبایستی توضیح داده شود. هیچ بخشی از تئوری مارکس در یکصد سال گذشته بیشتر از تئوری ارزش در محافل کارگری و آکادمیک بحث‌انگیز نبوده است؛ و تاکنون همه حملات به این تئوری بر مبنای فهمی نادرست از تئوری ارزش که مبتنی بر کار استوار گردیده، میباشد. یکی از سوالات مطرح شده در مورد بکار بردن تئوری ارزش مبتنی بر کار این است که: «در اقتصاد پیشرفته سرمایه‌داری، کالاها بخاطر ارزش آنها تبادل نمیشوند؛ بلکه تبادل آنها بتوسط قیمتهای بازار که دارای نوسان در امتداد قیمتهای تولید است، صورت میپذیرد.» ■

۱- سه منبع و سه جزء مارکسیسم، آثار منتخب لنین، ترجمه فارسی، ص ۲۶.

۲- لئون ترسکی، نتایج و چشم اندازها (نخستین طرح جامع تئوری انقلاب مداوم)، انتشارات طلیعه، پازتکثیر از نشر کارگری سوسیالیستی.

۳- کارل مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی، ۱۸۴۴.

۴- ارنستو چه گوارا، «در مورد پیش از قوانین ارزش»، مراجعه شود به کارگر سوسیالیست، شماره ۴۵، «چه گوارا و تداوم مارکسیزم»، مجتبی بنی جمالی.

کلاس‌های آموزشی

درباره ماتریالیسم دیالکتیک

امیر سعید گلزار

پیشگفتار:

ماده و حرکت

ماده چیست؟ مدتهاست که فیلسوفان و طبیعی‌دانان بدنبال کشف قوانین مربوط به شناخت ماده بوده‌اند. طاليس فیلسوف یونانی معتقد بود که سرچشمه همه چیز از آب و همه چیز به همان سرچشمه باز میگردد. برخی دیگر معتقد بودند که از هوا، آتش و یا خاک میباشد. دموکریتوس اعتقاد داشت که اشیاء متشکل از مجموعه‌های بینهایت کوچک اجزاء غیر قابل رویت یا آنها که «سنگهای بنیادین» کهکشان را تشکیل داده‌اند میباشند. در اوایل قرن حاضر علوم شناسان اثبات نمودند که اتم دارای ساختمانی بسیار پیچیده است. پس از شناخت اتم، اجزاء دیگری چون الکترون، پروتون، نوترون، پوزیترون و دسته دیگری اجزاء بنیادی شناخته شد. این اجزاء نیز دارای ساختمانی بغرنج بوده که نمیتوان اینها را نیز اجزاء بنیادی ساختمان ماده که همه اشیاء از آن تشکیل می‌یابد، نامید. جهان دارای هیچ «سنگهای بنیادی آغازین» که فرآورده‌های طبیعت را بتوان بدان نسبت داد نمیباشند.

همه اشیاء و پدیده‌های طبیعت با هر بغرنجی یا کیفیت، دارای یک سوجودیت مستقل، و بکلام فلسفی آن، بودن، بوده و برای انسان شیشی یا موضوعی است که در ارتباط با آن انسان فعالیتها و تفکرات خود را شکل میدهد. همه آنها علیرغم چون و چگونه فکر ما درمورد آنها بطور مستقل دارای یک نکته مشترک، که وجود آنهاست، میباشند. بتوسط این تعریف فلسفی همه آنها در مفهوم ماده قرار میگیرند.

سوال میشود که چگونه میتوان مطمئن بود که موضوعی که بطور مستقل از آگاهی ما وجود دارد مادی است؟ میگویند از راه احساسات ما میتوانیم بدان نائل شویم. یک شخص عصبی وقتی بدرون اتاق تاریکی وارد میشود ممکن است احساس کند که شخص ثالثی نیز در این اتاق حضور دارد. با روشن نمودن لامپ او خود را مطمئن میسازد که این احساس اختراع تصوراتش بوده است. البته همه چیز دیده و یا احساس نمیشود. یک موج رادیویی قابل لمس نیست. اصوات صوتی غیر مسموع بتوسط گوش شنیده نمیشوند. یک میدان مغناطیسی بتوسط مجموعه اعضای حسی ما قابل شناخت نیست. اما همه اینها بکمک ابزار، داده‌های علمی،

میگویند انسان همه چیز را در پراتیک انقلابی - انتقادی خود می‌آموزد. بخشی از این آموزش از پراتیک مقایسه‌ای شناختها حاصل میگردد. بدین ترتیب وقتی که ما مطلبی را اینگونه بررسی میکنیم در حقیقت دیالکتیکی اندیشیده‌ایم. بررسی مقایسه‌ای شناختها احتیاج به عمل و آموزش سوسیالیستی دارد که برخی بدان کم بها داده‌اند. درباره «ماتریالیسم دیالکتیک» که حاصل بحث‌های یکی از کلاس‌های آموزشی «اتحادیه» است در جهت هدف مذکور، نخست در جمعی از رفقای جنبش کارگری بحث گشته و همچنین برای بحث و بررسی با خوانندگان کارگر سوسیالیست تهیه شده است.

مقدمه:

در نخستین تماس جستجوگر با هستی، این چنین بنظر می‌آید که در مقابل ما جهانی مملو از بغرنجیها و ناشناختگیها وجود دارد. «مسئله اساسی همه فلسفه‌ها عبارت است از مسئله رابطه تفکر با وجود» (انگلس، لودویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان؛ ص ۲۳). توضیح این بغرنجیها و ناشناختگیها را برای شناخت و تغییر، مارکسیستها به عهده دانش دیالکتیک نهاده‌اند. دیالکتیک دانشی است که به انسان در قدم نخست آگاهی به هستی - خود و خود - هستی را می‌آموزد. دیالکتیک، تئوری و اسلوبی است که از فعالیت حسی انسانی از حرکت طبیعت و جامعه اخذ شده است. دیالکتیک تئوری است از آنجهت که تئوری توصیف کل هستی از جهت حرکت درونی و تکاملی آن است که پس از عمل در زندگی اجتماعی این تئوری بتوسط انسان تعقلاً درک و نقش اسلوبی و منطقی برای راهنمایی و شناخت ما در عمل مجده اجتماعی بازی میکند. چراکه دیالکتیک پیشنهاد هم دستگاه وجود را برای عمل اجتماعی - انقلابی و دریافت هستی بدست ما میدهد.

میتوان گفت که دیالکتیک از یکطرف هم توصیف هستی است و از سویی دیگر رهنمودی برای تغییر و درک هستی است. هر توصیف درستی از هستی رهنمودی است برای عمل انسان که بتواند دیگر اجزاء وجود را درک، و به دیگر نکات ناشناخته که در آن توصیف قرار نگرفته است، شناخت پیدا نماید. بدین ترتیب، منطق و اسلوب دیالکتیک تعمیم نتایج علوم اجتماعی و طبیعی است.

وجودشان قابل شناسائی، شناخت و اثبات است. ماده علیرغم شکل و فرم آن در حالت نهائی از طریق احساسات ما قابل تحقیق و اثبات میباشد. بنابراین، ماده موضوعی واقعی و خارج از ذهن ماست که آنرا میتوان از راه ارتباط حسی دریافت نمود.

از راه تجربه نیز میتوان دریافت که هیچ موضوع و شیشی ابدی وجود ندارد. علوم به ما می‌آموزند که ماده بمثابه یک کلیت در زمان ابدی است. وقتی که شیشی متلاشی میگردد، آن موضوع در کلیت خود از بین نمیرود بلکه رادیواکتیو آزاد گردیده یک عنصر هسته‌ای، ایجاد بنای دیگر عناصر، و بخشهای آزاد شده را شکل می‌بخشد. آزاد شدن مولکولهای یک جسم بمعنای ساختمان مولکولی دیگر اجسام میباشد. یک نسل از ارگانهای زنده بتوسط نسل دیگری جایگزین میشوند و حتی مرگ بمعنی ناپدید گشتن کامل آنها و مولکولهای که یک ارگانیزم را تشکیل میدهند نمیباشند. علم نشان میدهد، ماده که به اشکال مختلف تغییر نموده است هیچگاه از بین رفتنی نیست. در همین راستا، تجربه انسان نیز ثابت میکند که اشیاء مادی هرگز از هیچ بوجود نیامده‌اند. این بدین معناست که ماده همیشه وجود داشته است و همیشه نیز وجود خواهد داشت.

حال اگر خود را در زمان مخصوص نمایم، همچنین باید گفت که ماده در فضا ابدی است. همه یافته‌های علوم طبیعی اکنون در خدمت برداشتن مرزهای جهان ناشناخته‌ها قرار گرفته است. اکنون با شناخت از میدان الکترومغناطیس مشخص گردیده که توده یک الکترون در رابطه با سرعت حرکت، تغییر مینماید. برخی از دانشمندان این پدیده را از مفهوم ماده، با یک نواختی یا همثانی با یک توده مرتبط نمودند؛ و بدین ترتیب برخی از فلاسفه از «نیست شدن» ماده سخن گفتند. اما این ماده نبوده که نیست گردید بلکه محدودیت شناخت کهن انسان بود که نیست گردید. شناخت جهانشمولی که علم قبلاً از اشیاء مادی (توده تغییرناپذیر) داشت در واقع مغشوش بود. یک خاصیت جدید از سرعت حرکت مادی اجسام آشکار گردید یعنی تغییر در توده بستگی به سرعت حرکت خواهد داشت. نتیجه مغشوش نمودن برخی از اشکال ماده نیست بلکه خاصیت مشخص آن با خود ماده خواهد بود.

دانشمندان در تحقیقات بی مرز و گسترش یابنده کهکشان و پیچیده‌ترین روندهای درون هسته‌ای ممکن است اشکال جدیدی از ماده را نیز

جمهوری اسلامی است که تمامی اعضای خانواده وی را اعدام نموده، سخنرانی او را بهم می‌زند و جمهوری اسلامی را افشا می‌کند.

بعد از این ماجرا هیأت جمهوری اسلامی سالن را به عنوان اعتراض به وضع موجود و عدم کنترل شدید امنیتی ترک نمودند. در رابطه با این موضوع، وزارت امور خارجه ایران نیز سفیر سوئد در تهران را احضار و ضمن اعتراض شدید به این برخورد، خواستار محاکمه حمله کنندگان به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران می‌شود.

جمهوری اسلامی از خروج «فرج سرکوهی»، که قرار بود در این جلسه شرکت کند جلوگیری کرده و علت عدم خروج وی را مشکلات روادیدی عنوان نمود. سؤال ما این است، عباس معروفی که به عنوان نماینده اپوزیسیون در این جلسه شرکت نمود، چرا عکس العملی در این مورد نشان نداد؟

معروفی در نامه سرگشاده‌ای که به خانمی می‌نویسد او را پرومته زمانه ایران می‌نامد آیا معروفی به اهمیت واژه پرومته آگاهی دارد یا خیر؟ می‌خواهم بدانم که معروفی از طرف کدام سازمان و گروه نماینده می‌شود و بعنوان نماینده اپوزیسیون در این جلسات شرکت می‌کند؟

آقای معروفی چگونه می‌شود که تمام احزاب مترقی و چپ از نمایندگی شما بعنوان نماینده اپوزیسیون اطلاعی ندارند؟ چگونه می‌شود که ما را در خارج کنفرانس با ابزارهای امنیتی قلع و قمع و دستگیر می‌کنند و حتا به یکی از ما اجازه ورود به محل کنفرانس را نمی‌دهد ولی شما را به عنوان نماینده ما دعوت می‌کنند؟!

و حتا شما در زمان ورود به محل کنفرانس دستی هم برای تظاهرات کنندگان بلند نمی‌کنید. شاید از این می‌ترسیدید که حاضرین در جلسه شما را مشاهده کنند که شما به دشمنان دست می‌دهید. معروفی شما را از آزمون شناختیم که شما در رابطه با مخالفان جمهوری اسلامی که در تبعید به سر می‌برند ابراز فرمودید که آنها «ماشینهای پارک کردند و گریختند، و سعید سلطانپور (ها) تند رانند و ماشین خود را واژگون کردند» ولی ما می‌دانیم که گردون ماشین شما کند کار می‌کرد و یواش می‌رفت و در وزارت ارشاد اسلامی در حال تغییر و تغییرات بود که به یک مرتبه به جای رفتن پرواز کند و شما را به اینجا برساند و نماینده اپوزیسیون نماید. معروفی این را بدانید که این رویدادها چشمان ما را بیشتر باز می‌کند و ما را بیشتر متجسم تر می‌کند تا از حالت چند گروهی فعلی خارج گردیم و به یک گروه نیرومند تبدیل شویم که دیگر اجازه ندهیم اشخاصی مثل شما از میان ما مانند یک گیاه هرزه که از میان لاله ها بیرون بیاید و بر روی ما سایه بیندازد.

آرا

استکھلم

۶ آوریل ۱۹۹۸

این حرکت متوقف گردد، هسته اتم تلاشی گشته و وجود اتم متوقف می‌گردد. بدون حرکت هیچ میدان الکترو-مغناطیسی وجود نخواهد داشت. بهمینین، روشنائی نیز جریان اشعه فوتونهاست. ذرات فقط در حرکت دارای وجود خواهند بود. هر شیئی مادی و موضوعی را ما در نظر بگیریم بهمین نتیجه خواهیم رسید: معنی وجود در حرکت بودن است. بنابراین، حرکت بتوسط تغییر و جابجائی یک روند، بازتوئی، که بنیادی و یگانه شکل وجود ماده نیز میباشد، شناخته گردیده است.

■ دسامبر ۱۹۹۷

«یونسکو» و «فرهنگ» آن

کنفرانس فرهنگی بین المللی «یونسکو» در چهار روز، از دوشنبه سیام مارس تا پنج شنبه دوم آوریل در شهر، استکهلم پایتخت سوئد برگزار شد. این کنفرانس با شرکت نمایندگان ۱۳۰ کشور از جمله: «وزیر فرهنگ و ارشاد ایران»، «عطاءالله مهاجرانی» در روز دوشنبه سیام مارس در ساختمان «خانه مردم» (Folkethus) افتتاح گردید.

گروه‌های اپوزیسیون ایران از جمله نیروهای چپ و مجاهدین در خارج از ساختمان دست به تظاهرات عظیمی زدند و اعتراض نمودند که چرا از اپوزیسیون کسی را دعوت نکرده‌اند؟

سپس کاشف به عمل آمد که نویسنده هفته نامه گردون «عباس معروفی» و «مسعود» از نشر «باران» به آنجا دعوت شده بودند که این خشم تظاهرات کنندگان را برانگیخت، که ایشان نمایندگی چه گروه‌هایی را به عهده دارند و به همین خاطر تخم مرغها رنگی و گندیده به طرف آقایان روانه شدند.

از همان روز شرکت کنندگان در تظاهرات به هیأت نمایندگان ایران با تخم مرغ، گوجه فرنگی و رنگ هجوم آوردند، و با شعارهای «جمهوری اسلامی تروویست، باید از کنفرانس اخراج گردد»، اعتراض خود را به این کنفرانس اظهار داشتند.

در جریان این تظاهرات پلیس وارد عمل شد و چند تن از تظاهرات کنندگان زخمی و چند تن نیز دستگیر می‌شوند. در این موقع وزیر فرهنگ سوئد در مقابل تظاهر کنندگان حاضر شده و ضمن همدردی با تظاهر کنندگان، حضور هیأت ایرانی در کنفرانس را نه به دعوت دولت سوئد، بلکه از سوی سازمان یونسکو اعلام کرد. او ضمن این سخنرانی از سیاست عمومی اروپا نسبت به ایران (دیالوگ انتقادی) حمایت نمود.

در روز دوم کنفرانس یکی از مخالفان جمهوری اسلامی که با کارت تقلبی توانسته بود خود را به داخل سالن برساند در زمانیکه مهاجرانی در برابر دوربین های تلویزیونی جهان در حال سخنرانی بود، تخم مرغی بر سر مهاجرانی زده و با دشنام که این

کشف نمایند. بهر حال تاکنون با شواهد غیر قابل تکذیب ماده دارای وجودی خارجی در واقعیت است که ارتباطشان با ما از طریق احساسات صورت می‌پذیرد.

حرکت ازلی ماده

هنگامیکه ما نگاهی دقیقتر و چند جانبه به اشیاء طبیعت می‌افکنیم، مشاهده خواهیم کرد که اشیاء در حرکت و تغییر دائمی هستند. سعی در پیدا نمودن شیئی نمائیم که در وضعیت ثابت مطلق باشد. غیر ممکن است. این درست است که اشیائی میتوانند در حالت بی حرکت و ساکن ماندن قرار بگیرند. اما این سکون نسبی است. اشیاء میتوانند فقط در رابطه با بعضی از سیستمهای هماهنگی، مشروط وار در حالت سکون قرار بگیرند. برای مثال، یک سنگ بر روی جاده نسبت به کره زمین در حال سکون است. اما ایندو بایکدیگر چرخشی بدور محور زمین در هر ۲۴ ساعت و بدور خورشید در هر یکسال دارند. خورشید در کهکشان ما حرکت میکند و این کهکشان حرکتی پیچیده با کهکشانهای دیگر دارد.

هیچ شیئی را نمیتوان یافت که مطلقاً در سکون است. در هر شیئی با هر ترکیب فیزیکی و یا شیمیائی تغییر وجود دارد: حرکت اتمها، مولکولها و ذرات تجزیه ناپذیر (ذرات نهائی جسم که فاقد وزن و یا دارای وزن بی نهایت ناچیز است). در زندگی روزمره و جامعه، حرکت حتی پیچیده تر میباشد. در ارگانیزمهای انسان و حیوان پروسه‌های فیزیولوژیکی بشدت درگیرند. همچنانکه زندگی طبیعی توسعه می‌یابد، نوع جدید جایگزین آن کهنه تر میگردد. تاریخ بشری شاهد رشد و توسعه دائمی و دوباره نوگشتن همه مظاهر زندگی اجتماعی: اقتصاد، سیاست، فرهنگ و غیره است. فعالیت دانش و معرفت بشری حتی برای یک روز نیز متوقف نگردیده است. توسعه روابط اجتماعی دگرگونی بی نظیری را بر اندیشه انسان در عمل و نظریات ایجاد کرده است.

جهان مادی همانند یک تصویر کلی از حرکت و تغییر در مقابل ما ظاهر میگردد. جائیکه هیچ چیز یکباره و همیشگی نیست. هراکلیتوس میگفت: «همه چیز در جهان در حال حرکت است».

ماده و حرکت بیکدیگر متصل و در عمل جدا ناپذیرند، این ذات حرکت است. علم جدید نشان داده است که ماده فقط در حرکت وجود دارد. اگر نامحتملی بناگهائی رخ دهد و همه روندها متوقف گردند، این جهان مواجه با از بین بردن خود، موجودیت واقعی و ماده خواهد گشت.

هسته (مرکزی) یک اتم چیست؟ ترکیبی است از ذرات تجزیه ناپذیر اولیه، پروتون و نوترون موجود در هسته اتمی که بوسیله نیروی اتمی که در روند حرکتشان رخ مییابد بهم پیوسته‌اند. اگر به ناگاه

بحث آزاد

زبان مشترک سرمایه

انوشیروان احمدی

جمهوری اسلامی پس از قیام ۵۷ از "مفسدین فی الارض" و "محرارین با خدا و رسول" وحشت داشت و به ناگزیر همه را به تیغ لاجوردی سپرد. سپس در سایه جنگ و تخریب تولید، با نابود کردن بیش و کم قطعی مناسبات کار در جامعه، "کارسازان" را یا به "کارگزاران" تبدیل کرد و یا با خمپاره‌های "صدام یزید کافر"، با کلید بهشت در دست، به دیار ملانکه و مقربین درگاه فرستاد. بازمانده بسیجیان بی‌ترمز نیز چند صباحی با "سلمان رشدی" و سپس با پروژه "تهاجم فرهنگی"، سرگرم و انگشت به دهان، مشغول بازی با "خانمهای بد حجاب" شدند. سپس در راند بعدی، رفسنجانی، سردار بی‌رقیب "سازندگی"، به ناگزیر در پی فشار طبقه سرمایه‌داران بزرگ جامعه و کارگزاران بی‌کار، به "مک دونالد" اندکی واداده و با افتتاح چند صد باره سدها و پروژه‌های عمرانی، چراغ سبزی از سر عشو و تسلیم به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نشان داد. آنان نیز از سرزمین کفر به کیان اسلامی رحم نکرده و تا دسته، مناسبات بین‌المللی بازار آزاد و مناطق تجاری را در کیان هرمزگان و کیش و قشم و... فرو نشاندند. بازار "گفتگوی انتقادی" آنچنان داغ شد که سران اروپای متحد برای "گفتگوی انتقادی" هر چه بیشتر با جمهوری خدا، سر و دست می‌شکستند. از این سو گفتگوی انتقادی می‌رفت و از آن سو نفت و منابع حیاتی در می‌آمد و در این آمد و رفت "زیگول تارینا"ی ایران هر چه بیشتر با "آنتن ماهواره" و "مایکل جکسون" مانوس‌تر و آشنام‌تر می‌شد...

در این آشفته بازار و در طول انتخابات ریاست جمهوری "ناطق نوری" شیپور اسلام را از سرگذاش می‌نواخت. چرا که او لاجرم نمی‌توانست از "ذوب در ولایت" قدمی کوتاه باید زیرا که با اندک جنبشی از ذوبگاه ولایت، یکسره حمایت جامعه روحانیت مبارز و "جریانات همسو" با آن، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، انصار حزب‌الله، سپاه و بسیج بی‌ترمز، حسینیه‌ها، لئارات الحسینی‌ها، زنجیه‌ها و خواهران زینب را به کلی از دست می‌داد و این جماعت همان چند میلیونی بودند که در انتخابات به او رای دادند. ناطق، جریان سیال "بانک جهانیسم" را در جامعه می‌دید اما کاری از دستش ساخته نبود. از سوی دیگر او هیچ آلترناتیوی قدرتمندی که هم بتواند از "زیگول تارینا" رای بیاورد و هم در برابر انگ "ضد ولایت فقیه" بودن و دندان تیز انصار حزب‌الله دوام کند، در پیش روی خویش نمی‌دید. از اینرو در کنار رهبر که دل خوشی هم از "سردار سازندگی" نداشت با تغییر قانون اساسی مخالفت کرد و رفسنجانی را به سیاهچاله "مصلحت نظام" سپرد.

در آن موقع "مک دونالد" هنوز "آس پیک" خود را بر صفحه سبز میز بازی نکوبیده بود و روی کارتهای سوخته‌ای مثل مهندس میر حسین موسوی و دکتر حبیبی بلوف می‌زد. این بلوف تا چهار ماه قبل از انتخابات هنوز به قوت خود باقی بود و ناطق

دیروز، امنیت نسبی در سرمایه‌گذارها و دستهای کوتاه‌تر قوانین اسلام ناب محمدی را در مقایسه با قوانین جهانی سرمایه، به ارمغان بیاورد.

و طبقه کارگر، بی‌سر و سامان و فاقد سازوکار و دانشی که متضمن تشخیص حدود، گستره و سرحد جدائی این طبقه و سایر طبقات جامعه باشد، گم‌گشته از خویش و غافل از توانمندیهایش، چشم به گامهای شتابنده طبقه سرمایه‌داران بزرگ جامعه در دفاع از گلوبالیزاسیون سرمایه دوخته بود.

اتو دینامیسمی که توانست بخش گسترده‌ای از طبقه کارگر را در کنار صندوقهای رای قرار دهد، نه یک پروژه آگاهانه دخالتگری طبقاتی بلکه دریافت شهودی این حقیقت بود که تدقیق مناسبات تولید در ایران با مناسبات جهانی سرمایه، بالقوه قادر است شتابندگی اجرای پروژه تخریب تولید را که در سایه احکام الهی چپاول اسلامی و جنگ شکل گرفته بود، کندتر کرده و با پای‌گشائی هر چه گسترده‌تر به بانک جهانی بدرون مرزهای ایران امکان باز یافت "امنیت" از دست رفته تولید را فراهم آورد.

از این روی طبقه کارگر ایران در پیوندی ناپایدار با طبقه سرمایه‌داران بزرگ جامعه و به تبع آن، پای صندوقهای رای رفت و در اوج خستگی و سازمان ناپذیری، به چپاول اسلامی "نه گفت" و به کار بیشتر و زندگی "آمن‌تر" رای داد.

در این سوی دنیا، خلق و دولت در تبعید، حال و هوایی دیگر داشتند.

شورای ملی مجاهدین دوباره دعوای خانوادگی خود را با کبیله عمادهدار آغاز کرده بود که "آهای سازمان ملل! بیایند و ببینید که در انتخابات تقلب شده است!" و "علی فراستی" با مجلس خبرگان در حال چوگان بازی بود.

حزب توده ایران و "جریانات همسو" با آن مطابق معمول خبر از وقوع مراحل متعدد یک انقلاب سوسیالیستی(!) در ایران میداد و با شعار "عامل کشتار خلق، ولایت فقیه است!" در ساز بادی "جامعه مدنی" فوت میکرد.

و دیگران... به جز معدودی که ذات طبقاتی جامعه ایران را نه با فرمولهای "کاپیتال مجید" بلکه به اشراق و شهود در می‌یافتند، همه مات و مبهوت و عاجز از فهم آنچه که اتفاق افتاده است سخن از دست نخوردگی چهارچوب نظام و برابری خاتمی و رفسنجانی و ناطق نوری می‌کردند... و جلال الدین رومی چه خوش می‌گفت که: "ما همه شیریم، شیران علم، حمله مان از باد باشد دم به دم..."

اما سیالیت و دینامیسم تاریخ به طور منطقی باید ما را بر آن وادارد تا در مواجهه با برجستگیهای تاریخ، تنها به همان نقطه برجسته "خیره" نشویم چرا که هر برجستگی محصول سیر تحولات قبل از خود است. پس بیاییم و یکبار دیگر به آنچه که اتفاق افتاد و بیست میلیون انسان خسته و رموک را به خیابانها و صندوقهای رای کشید، نگاهی افکنیم.

"مابرای انتخاب وزیران و مدیران اجرایی با شروط متدین بودن، تبعیت از ولایت فقیه در حد ذوب شدن در ولایت، از هر جناحی که باشد استفاده خواهیم کرد... ما خوف آن داریم که سرنوشت مملکت بدست لیبرالها بیافتد که ولایت فقیه را آنطوری که ما قبول داریم قبول نداشته باشند!" این سخنان خداگونه، "افاضات" بنده‌ای خلف است که در چهارچوب نظم امپراطوری قرون وسطانی خدایگان در آغاز قرن بیست و یکم بر روی زمین، خود را در آستانه تاج و تختی می‌دید که وراثت قرآن، اسلام ناب محمدی، عتوت پیامبر و چاههای نفت خلیج فارس را یکسره و بی‌هیچ شبهه‌ای به دستان لطیف و کارنکرده‌اش می‌سپرد.

اما چهار ماه بعد... نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان؛ رقیب تازه از راه رسیده با شعار دلنریب "جامعه مدنی"، یکبار دیگر در تاریخ، پرچم "سورمه‌ای و قرمز راه راه" ایالات متحده آمریکا را از زیر آبی خود به انسانهایی که در محدوده مرزهای ایران زندگی می‌کنند نمایانده و در طرفه‌العینی با انگیزش "آرمانگرانی" در مردم خسته از حزب‌الله در جامعه از هم پاشیده ایران، همه بازی را به یکبار به سود خود خاتمه داد.

بیست میلیون رای، بیست میلیون انگیزش خفته و سرکوب شده در دفاع از "جامعه مدنی" به صندوقهای سفید ریخته شد تا یکبار دیگر به همه ساده‌اندیشان اثبات کند که جامعه ایران، خفته بر روی چاههای طلای سیاه، مجموعه‌ای قابل پیش بینی نیست.

پس از فروکش کردن موج بهت و ناباوری اولیه، آوازی هارمونیک و یکصدا از همه برخاست که "ما خیلی پیشترها اینرا پیش بینی کرده بودیم!". اما حقیقت اینست که فقط "نوستر آداموس" و صد البته "سیا" قادر به پیش بینی این وقایع بودند؛ بانکی‌ها، رب‌ها، خانمهای بی‌حجاب کارگران، پیشه‌وران و صاحبان "بی‌پارتی" ابزار تولید در اطراف دفاتر انتخاباتی سید محمد خاتمی گشت شبانه گذاشته بودند چرا که انصار حزب‌الله که اسلام ناب محمدی را در خطر می‌دید، شبانه به این دفاتر حمله کرده و پوسترها و تجهیزات آنانرا به آتش می‌کشید.

جوانان با لباسهای "مبتدل" و با جانی شفته از "ام.تی.وی" و "تهاجم فرهنگی"، در شهرک غرب، سوار بر "بی.ام.دلیو" های آلبالونی و زردقناری، صدای پاپ راک "مادونا"، "مایکل جکسون" و "ماریا کری" را به آسمان بلند کرده بودند و تصویر سید محمد خاتمی را بر شیشه‌های اتومبیل دختربازی خود چسبانیده و شمار می‌دادند: "زنده باد آزادی"، "زنده باد جامعه مدنی!" و "زنده باد مک دونالد!".

صاحبان ابزارهای تولید در جستجوی گوهر نابایی بنام "امنیت" و "قانونمندی"، چشم امید به جریان شتابناک شعارهای تکاندهنده‌ای دوخته بودند که به زعمشان می‌توانست فردائی روشن‌تر از

نوری هم تقریباً بی خبر از همه جا، خود را برنده بی رقیب بازی میدید.

وقتی که پس از اعلام انصراف مهندس موسوی، ائتلاف گروههای خط امام، کارگزاران و مجمع روحانیون حزب الله مجلس، یعنی جریاناتی که پس از انصراف، ائتلافشان غیر ممکن بنظر می آمد ناگهان و بطور غیر قابل پیش بینی ائتلاف کردند و "خاتمی" را با شعار "جامعه مدنی" بر سر نیزه ها گذاشتند، انصار حزب الله پیش از هر جریان دیگری فهمید که در این بازی دست غیبی "مک دونالد" در کار است!

ناطق نوری دیگر جای بازگشت نداشت. همزمان با خاتمی که "تخت گاز" از جامعه مدنی، آزادی بیان و تشکل در جامعه اسلامی سخن می گفت، ناطق نوری به بسیجیان فرمان حمله به بد حجابی می داد تا بلکه خواهران دماغ گنده زین را کمی بیشتر دلشاد کند. او همه بازی را تا به آخر خوانده بود و آنچنان فریادهای استغاثه ای از "ذوب در ولایت" سر می داد که دل ملانکه را می سوزانید. از طرف دیگر بقول سلمان رشدی او در "لندن نازنین، پایتخت ولایت!" چاره ای نداشت که از "لیبرالسم اسلامی" سخن بگوید و باز هم برای هزارمین بار تاکید کند که ایران اسلامی برای کشتن سلمان رشدی کماندو اعزام نخواهد کرد!!

این آتش شوربای شعارهای متناقض را در یکی از روزنامه های "معتبر" ایران اینچنین می خوانیم: "آقای لاریجانی در مصاحبه خویش در لندن، موضع جناح اکثریت مجلس را در زمینه سیاست خارجی، صریحاً "لیبرال و باز" اعلام کرد... جناح طرفدار روحانیت مبارز در انتخابات با مشکل جدی شعار روپروست: از یکسو به شعارهای عدالتخواهانه برای جلب توده های مردم نیاز دارد و از سوی دیگر نمی تواند از شعارهای آزادسازی، خصوصی سازی و تعدیل که با شعارهای عدالتخواهانه در تعارض است، صرف نظر کند. از یک طرف برای جذب توده حزب اللهی و انقلابی جوان، ناگزیر از طرح شعارهای ضد امریکائی است و از طرف دیگر، شعارهای مزبور مغایر برنامه های اقتصادی مورد تأییدش یعنی سرمایه گذاری خارجی و نیز حضور شرکتهای چندملیتی در کشور می باشد."

خاتمی از این سردرگمی دفاتر انتخاباتی ناطق نوری نهایت سود را جسته و با روشی کاملاً بنیادپرستی، یکضرب و بدون استراحت از "جامعه مدنی" سخن می گفت؛ شعار "زنده باد مک دونالد!" بعنوان اذان صبح و ظهر و مغرب از دفاتر او گوش فلک را کر می کرد. عکس خاتمی در کنار عکس مایکل جکسون در خانه ها به "مردم" اطمینان می داد که این یکی دیگر از آنها نیست و به ما اجازه خواهد داد که با خیال راحت پس از بیست سال "پیتزا" بخوریم و "ماتیک" بزنیم...

و بالاخره انتخابات، در شمارش نهانی آرا به همین سادگی و با تعداد اعجاب انگیز بیش از بیست میلیون رای به نفع سید محمد خاتمی خاتمه یافت! اما، چنانکه، زیرا... آری و هنوز در جامعه ایران همانند هر جامعه بشری دیگر که تاکنون تجربه شده است، کارگر تجسم ذهنی (سوبژکتیو) این امر است که سرمایه، انسانی کاملاً گمگشته از خویش است. درست

همانطور که سرمایه تجسم عینی (اوبژکتیو) این امر است که کار، انسان گمگشته از خویش است. جمهوری اسلامی با اخذ بیست میلیون رای از انسانهای گمگشته از خویش، گامهای شتابانی بسوی یافتن یک زبان مشترک سرمایه با پرچم سورمه ای و سفید و قرمز بر می دارد؛ مرزهای انصار حزب الله را شتابناک درمی نوردد و واقعیت طبقاتی جامعه پس از خاتمی، بیش از پیش خود می نمایاند. مناسبات کار به سرعت شکل کلاسیک خود را، دور از "امدادهای غیبی" امام زمان باز می یابد و مبارزه، پس از بیست سال شعارهای بسیجی، به آرامی وارد مرحله سازماندهی پیچیده مبتنی بر "دانش" می شود. به آرامی و با صبر و حوصله یک سنگ، اندیشه و مفاهیم، خود را در پیچ و خم های محافل، گروههای چند نفره، هسته های دفاعی بی تجربه و جوان باز می یابد.

خاتمی بعنوان "سردار جامعه مدنی" در بین یک شکاف فزاینده قرار گرفته است. "مک دونالد" به سرعت باد از زیر بوغ "ولایت مطلقه فقیه" بیرون می آید و جامعه بسوی دو قطبی شدن گام برمی دارد. خاتمی چند راه پیش روی ندارد؛ یا در جامعه ای پلایزه شده میان حزب الله و مک دونالد، از شعارهای پیشین خود توبه کرده و به دامان "پاک" رهبر معظم انقلاب التجا می کند که این به مفهوم از دست دادن پشتیبانی بیست میلیون رای دهنده و در نهایت مرگ سیاسی اوست.

یا اینکه با ادامه این شعارها سعی در انجام آن یعنی بین المللی کردن زبان سرمایه در کیان اسلامی برمی آید که این به از دست دادن تأیید رهبر و مجلس خبرگان و نیروی اجرایی کشور از یکسو و باند های تجاری به رهبری چپاولگران ناب محمدی از سوی دیگر است که نتیجه آن مرگ سیاسی اوست.

و یا اینکه یکپایش را بر اینسوی شکاف گذاشته و پای دیگرش را بر آنسو و سعی در ایجاد تسامح و تساهل و آشتی دادن ولایت مطلقه فقیه و ولایت مطلقه صندوق بین المللی پول خواهد نمود. از آنجائیکه ایران به تجربه تاریخ با دو ولایت مطلقه نمی زید و مقام معظم رهبری نیز همچون کل نظام جمهوری اسلامی فاقد آنچنان خاصیت نرزش پذیری است که این نوع "دموکراسی" را بپذیرد؛ این پروژه نیز به شکست خواهد انجامید و این نیز به معنی مرگ سیاسی اوست.

و اگر جمهوری اسلامی نخستین قدم واقعی را بسوی "دموکراتیک" شدن بردارد، فرو خواهد پاشید و این "اگر"، با توجه به ماهیت ارتجاعی جمهوری خدا، فرضیه ای تخیلی است...

هر چه شکاف این پروسه دو قطبی شدن در جامعه ایران بیشتر نمایان گردد امکان فعالیت طبقه متوسط در محافل و تشکلات و برای احقاق حقوق از دست رفته شهروندی بیشتر خواهد شد. در این مبارزات بخش جوان و بی تجربه، که بیشتر بدنبال ماجراجویی در راه اهداف عالیه است تا کار اجتماعی - سیاسی طولانی مدت بر مبنای "دانش" مبارزه؛ شناسایی شده و خوراک مناسبی برای دستگاه راکد سرکوب و کشتار "لاجوردی" فراهم خواهد کرد. یک تکان بی موقع و فاقد سازماندهی

کافی در جامعه ایران، به نحوی که کل نظام را به زیر سوال برده و آلتزناتیو مناسبی را هم در تصور نداشته باشد به یک حمام خون دیگر منجر خواهد شد. جریانات همسو با تفکر توده ای و نیز جریاناتی که از پیش شعار "جامعه مدنی" را بعنوان هدف عالیه فریاد می زدند، با قمار شراکت در قدرت موجود، به سرعت و با شوق "سیاسی گری"، به این "تشکل یابی" و "عضو گیری" زودرس دامن خواهند زد و حق شهروندی را بعنوان یک "فرم" در بدست آوردن حقوق دموکراتیک در ایران ارزیابی کرده و با سرعتی بیش از آنچه که برای سازماندهی مبتنی بر "دانش" لازم است، به پلایزه شدن جامعه سرعت می بخشند.

آنان با کشیدن "مک دونالد" از یک سو و "ولایت فقیه" از سوی دیگر منجر به از هم پاشیدگی این مجموعه شده و مطابق معمول تاریخ، "انصار حزب الله" را بجای سلب نیروهایش، به "سلاح سنگین" مجهز خواهند کرد. نتیجه این کنشها و برهم کنشها نیز یک موج سرکوب وحشیانه و یک حمام خون است.

در یک چنین شرایطی احتمال استغای خاتمی نیز هست چرا که او در تجربیات گذشته در دوره های مقطعی شکست "تهاجم فرهنگی" در برابر "انصار حزب الله"، از پستهای مهمی استعفا داده است که حاصل چنین کنشی، باز هم افسار گسیختگی حزب الله زخم خورده از "پیتزا" و "ماتیک" بوده و موجی از سرکوب بی بهانه و بیدلیل را به همراه خواهد آورد.

با خوشبینانه ترین نگاه، جامعه از هم پاشیده ایران به سرعت بسوی یک عصیان کور و یک سرکوب خونریز گام برمی دارد. در این موج زودرس شورش، شکل گیری یک قدرت "انقلابی" موثر نیازمند تلاشی فراوان است.

جامعه ایران هنوز سازماندهی انقلابی را بر خود نمی پذیرد و فاقد دانش لازم برای گریز از این دام است. این جامعه آریستن فرزند ناقصی از شورش کور است، که در تله حاصل از پیروزی خاتمی، ۲۲ بهمن وار، بسوی مرگ جوانانش گام برمی دارد. دانشجویان و دانشگاهیان، میتینگ ضد ولایت فقیه برگزار میکنند و از آزادی بخون خفته سخن می رانند. دستگاه سرکوب و کشتار اسلامی دندان تیز کرده و می رود تا در این دریای یک شبه "آزادی"، تورش را بگسرتد و ماهیان کوچک و بزرگی را که تاکنون در اعماق مرداب ایران پنهان بودند، در سطح آبهای جلوی دانشگاه به صید خود در آورد.

در چشمهای جوانان ایرانی می توان بارقه ای را مشاهده کرد. بارقه ای نه از سر شیفتگی به خاتمی، زیرا که آنان می دانند خاتمی نیز از همان قماش "ولایت مطلقه فقیه" است و حامی هیچ چیز به جز "چپاول مدرن اسلامی" نیست، بلکه این بارقه ای است از سر بیست میلیون رای "شبهان" برای تضعیف ارکان ولایت مطلقه خدا بر روی زمین؛

بارقه ای خونریز از اراده معطوف به کسب پیروزی.

در باره برنامه طبقه کارگر

تحقق چنین خواست‌هایی را نمی‌تواند تحمل کند. با این وجود، چنین خواست‌هایی در برنامه انقلابی جای دارند و مبارزه برای احقاق آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ج) مطالبات «حداقل»

تحقق این خواست‌ها، نظام سرمایه‌داری را نفی نمی‌کنند. مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد و غیره از جمله این خواست‌ها هستند. اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم زیاد بود. زیرا که حزب‌های سوسیال دموکرات می‌توانستند، برای اصلاحاتی به نفع کارگران دست یابند (در اروپا چنین کردند). اما این خواست‌ها، امروزه، در کشورهای غربی منتفی شده‌اند. حتی بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از اصلاحات گذشته است.^(۴) تحقق این خواست‌ها در کشورهای نظیر ایران نیز (مانند خواست‌های دمکراتیک) غیر عملی و غیر واقعی است. و تا آنجایی که عملی شوند، صرفاً اصلاحی است به نفع رژیم و نه طبقه کارگر. این مطالبات در کشورهای نظیر ایران صرفاً توسط رفرمیست‌ها به مثابه محور فعالیت‌های عملی طرح می‌شوند. سوسیالیست‌های انقلابی آنها را صرفاً در سطح تبلیغاتی طرح می‌کنند، زیرا که طرح مطالبات انتقالی محور تبلیغ و آگاه‌سازی آنهاست. ■

* بخشی از مقاله مندرج در «کارگر سوسیالیست»، شماره ۳۰، مهر ۱۳۷۴

۱- این بخش که بخش تحلیلی و تئوریک برنامه است، سنتاً «برنامه حداکثر» نامیده شده است.

۲- رجوع شود به «برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی»، لئون تروتسکی، بازتکثیر از نشر کارگری سوسیالیستی.

۳- برخلاف نظر عده‌ای که این برنامه را «تروتسکیستی» می‌دانند، قابل ذکر است که کمیتن در زمان حیات لنین آن را در سرلوحه برنامه خود قرار داده بود رجوع شود به قطعنامه انترنسیونال کمونیست (کارگر سوسیالیست، شماره ۲۰، مهر ۱۳۷۴).

۴- در بسیاری از کشورهای اروپایی حمله به بیمه‌های اجتماعی، بهداشت و آموزش رایگان و غیره آغاز شده است.

پرولتاریا و هدف نهایی آن یعنی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزم.^(۱) دوم، برنامه عمل و یا آنچه مربوط به مطالبات عملی مبارزه طبقاتی روزمره می‌شود. این بخش از اهمیت بسیاری برخوردار است و در واقع ستون فقرات آگاه‌سازی حزب را تشکیل می‌دهد. این بخش خود به سه دسته تقسیم می‌شود:

الف) مطالبات انتقالی

اینها مطالباتی‌اند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام بورژوایی است.^(۲)

این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم؛ کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری؛ باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه‌ها و بانک‌ها؛ نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود؛ کنترل بر تولید و توزیع و غیره می‌باشد. از آنجایی که این مطالبات، در عصر اخیر، طی هر انقلابی به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه‌های اساسی برنامه انقلابی را تشکیل می‌دهد و برای دوره‌ای تاریخی در رأس برنامه انقلابی قرار گرفته است.^(۳) مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با مطالبات دمکراتیک، جزئی و «حداقل» متفاوت است (اینها هیچ یک نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال نمی‌برند).

ب) مطالبات دمکراتیک

این مطالبات الزاماً با سلطه سیاسی بورژوازی در تضاد نیستند، اما حقوق پایه‌ای کلیه قشرهای تحت ستم را گسترش می‌دهند. خواست‌های مانند آزادی حق بیان، تشکل و اعتصاب؛ آزادی تأسیس سندیکاها؛ کارگری؛ آموزش و پرورش مجانی و همگانی؛ لغو قوانین حقوقی و جزایی ارتجاعی؛ برابری کامل زنان و مردان در کلیه سطوح؛ آزادی و احترام به حقوق و حیثیت بشری؛ حق شکایت و دادگاهی کردن هر مقام دولتی توسط هر شهروند و غیره.

مبارزه برای حقوق دمکراتیک یکی از مبارزات عمده کمونیست‌ها است. اما، در کشورهایی نظیر ایران تحقق چنین خواست‌هایی، مگر در وضعیت استثنایی، غیر عملی است. زیرا که اختناق حاکم حتی

برای توضیح «برنامه انقلابی طبقه کارگر»، باید در وهله نخست «وظیفه» اساسی سوسیالیست‌های انقلابی را تعریف کرد. وظیفه اساسی کمونیست‌ها در جامعه سرمایه‌داری نیز چیزی نیست جز سازماندهی مبارزه طبقه کارگر در راستای تدارک آن طبقه (و سایر زحمتکشان) برای تسخیر قدرت سیاسی (یعنی استقرار حکومت کارگری از طریق انهدام ریشه‌ای دولت سرمایه‌داری) و برقراری نظام سوسیالیستی. به سخن دیگر، وظیفه اصلی کمونیست‌ها، سازماندهی مبارزات سیاسی، صنفی و انقلابی طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم در جهت سرنگونی دولت سرمایه‌داری است.

در این راستا، یکی از حربه‌های مهم سوسیالیست‌های انقلابی تبلیغ، ترویج و آگاه‌سازی به منظور ارتقاء آگاهی طبقه کارگر در شناخت ماهیت نظام سرمایه‌داری و مبارزه علیه آنست. یعنی آماده ساختن کل زحمتکشان از طریق دخالت در مبارزات ضد سرمایه‌داری عملی و روزمره کارگران. هدف کمونیست‌ها، در واقع اینست که حلقه‌های رابط بین مبارزات امروزی طبقه کارگر با انقلاب کارگری را یافته و از طریق تبلیغ و ترویج و آگاه‌سازی، وضعیت را در جهت به قدرت رسانیدن طبقه کارگر هموار کنند.

«برنامه انقلابی طبقه کارگر» نیز جدا از وظیفه اساسی کمونیست‌ها نیست. به قول لنین «جوهر این برنامه سازمان دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و رهبری این مبارزه، که هدف نهایی آن در دست گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و برقراری جامعه سوسیالیستی است، می‌باشد. مبارزه طبقه کارگر شامل مبارزه اقتصادی... مبارزه سیاسی... می‌باشد. در نتیجه نقش برنامه همانا وظیفه‌ای است که کمونیست‌ها در درون جنبش کارگری ایفا می‌کنند.

محتوای برنامه انقلابی عموماً به دو بخش تقسیم می‌شود. اول، آنچه مربوط به دستاوردهای نظری و تئوریک جنبش کارگری می‌شود: ریشه‌ها و ماهیت بحران‌های اقتصادی، سیاسی نظام سرمایه‌داری (در سطح ملی و بین‌المللی) و همچنین ضرورت مبارزه طبقاتی در حل ریشه‌ای این بحران‌ها؛ ماهیت مبارزه طبقاتی

چند نکته در باره «تشکل‌های مستقل کارگری»

دوم، کسانی که مدافع رژیم‌اند، حتی طرفداران ایدئولوژیک و سیاسی آن، اعتقادی به رعایت حقوق دموکراتیک سایرین ندارند. چگونه کارگران می‌توانند برای کسانی که در عمل خود مسبب سرکوب و ارباب آنان هستند، «حق دموکراتیک» قایل شده و محدودیتی برایشان قایل نشوند؟

سوم، بورژوازی خودش ابزار تبلیغات بسیار دارد. تشکل‌های مستقل کارگری قرار است برای مبارزه با سیاست‌های بورژوازی ایجاد شود و نه برای مصالحه و همزیستی سالم‌آمیز با بورژوازی.

چنانچه قرار باشد نمایندگان دولت بورژوازی به درون این نهادها پذیرفته شوند، ضرورت تشکیل چنین نهادهایی نفی می‌گردد. «تشکل‌های مستقل کارگری» که قرار است هم فعالیت‌های صنفی و هم سیاسی و حتی مبارزه تا راستای سرنگونی رژیم انجام دهد، نمی‌تواند با حضور نمایندگان بورژوازی (جاسوسان و خیرچینه‌های رژیم) شکل واقعی بخود بگیرد. «تشکل‌های مستقل کارگری» زرد بدرد کارگران نمی‌خورد. بهتر است یا «سرخ» باشد و یا اصلاً نباشد. وجود نهادهای «زرد» ضربه بیشتری بر پیکر طبقه کارگر خواهد زد.

در مواردی که رژیم به ایجاد چنین «تشکل»‌هایی اذعان می‌دارد، مبارزه برای تشکیل یک «تشکل مستقل» از بورژوازی، می‌تواند خود مبارزه کارگران علیه نظام را گسترده‌تر و تقویت کند و نه تضعیف.

۶- ستون فقرات جنبش در راستای ایجاد «تشکل‌های مستقل کارگری» همانا «حزب پیش‌تاز انقلابی» است. تشکل مستقل کارگری هرگز به تنهایی جایگزین حزب کارگری نخواهد شد، گرچه طرح شعار و تحقق آن ساختن یک حزب انقلابی کارگری را تسریع می‌کند. در وضعیت کنونی ایران و اختناق موجود پایه‌های اولیه حزب را «هسته‌های کارگری سوسیالیستی» تشکیل می‌دهند. بنابراین، تضمین گسترش و پایداری «تشکل‌های مستقل کارگری»، وجود کمیته‌های عمل مخفی و هسته‌های کارگری سوسیالیستی است.

نکات زیر که فشرده نظریات «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی» در باره «تشکل‌های مستقل کارگری» است به‌گرات در «دفترهای کارگری سوسیالیستی» و «کارگر سوسیالیست» درج گشته است. انتشار مجدد این نکات به منظور باز کردن بحث با رفقای جنبش کارگری و به ویژه «اتحادیه مستقل کارگری ایران»، می‌باشد.

بیرون از «تشکل‌های مستقل کارگری» باقی بگذارند و با نظریات «مستقل» وارد کارزار سیاسی شوند. نقش کارگران کمونیست (چه وابسته و چه غیر وابسته) همواره مبارزه سیاسی نه تنها با رژیم سرمایه‌داری که با انحراف‌های رفرمیستی و خرده بورژوازی است که توسط سایر کارگران به درون «تشکل‌های مستقل کارگری» آورده می‌شود. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه ایدئولوژی هیئت حاکم است و رسوخ عقاید بورژوازی و رفرمیستی در درون خود کارگران عینیت دارد.

۵- مفهوم از «تشکل‌های مستقل کارگری» اینست که این نهادها بایستی مستقل از دولت بورژوازی (نه هر دولتی مانند یک دولت کارگری) و حتی سازمان‌های بورژوازی باشد. به ویژه در جوامعی نظیر ایران که یک رژیم ارتجاعی - پلیسی بر مصدر قدرت قرار گرفته است.

طرفداران یک دولت ارتجاعی سرمایه‌داری نباید قادر باشند در «تشکل‌های مستقل کارگری» شرکت کنند. زیرا که:

اول، سیاست‌های رژیم سرمایه‌داری همواره ایجاد استثمار مضاعف کارگران، تحدید قانون کار، سرکوب و دستگیری و اعدام کارگران و غیره بوده است. طرفداران کارگر چنین رژیمی، «مترقی» نیستند. به غیر از مزدوران رژیم و عده‌ای فرصت‌طلب و خودفروش و «بدبخت» و افراد غیر سیاسی، رژیم از طرفدارانی در میان کارگران برخوردار نیست. این قبیل طرفداران نیز تنها برای جاسوسی و خبرچینی و شناسائی سایر کارگران به درون «تشکلات مستقل کارگری» خواهند آمد و نه برای مبارزه و یا احیاناً تبلیغ نظریات سیاسی رژیم.

۱- «تشکل‌های مستقل کارگری» نبایستی به ابزار یک یا چند سازمان خاص سیاسی تبدیل شود. سازمان‌های کمونیستی نبایستی این تشکل به مثابه «زائده» خود پندارند و باید آگاهانه در راستای حفظ استقلال این گونه تشکل‌ها گام بردارند.

۲- «تشکل‌های مستقل کارگری» یک «اتحاد عمل» سازمان‌های سیاسی نمی‌تواند باشد. رهبران طبیعی و عملی کارگران، طی مبارزه روزمره خود علیه نظام سرمایه‌داری به لزوم تشکیل چنین نهادهایی رسیده و آنها را از پایین و با اتکاء به نیروی خود می‌سازند. این یک ابزاری است، در وهله نخست، سیاسی (به ویژه در جوامعی نظیر ایران) و همچنین صنفی. زیرا که تحت اختناق و استثمار مضاعف، کوچک‌ترین حرکت صنفی توسط کارگران بلافاصله با طرح مطالبات سیاسی (حتی تا سرحد شعار سرنگونی رژیم) ادغام می‌شود.

در نتیجه یکی از وظایف کمونیست‌های راستین، صرف‌نظر از منافع سازمانی خود، تقویت چنین نهادهایی است. جریان‌هایی که مبادرت به «تحت کنترل» درآوردن این نهادها کرده و یا به تخریب آنها دست می‌زنند، در میان کارگران به سرعت اعتبار خود را از دست داده و نهایتاً منزوی می‌گردند. واقعیت اینست که این نهادها بایستی «مستقل» از سازمان‌های سیاسی باشند.

۳- کارگران شرکت‌کننده و درگیر در این نهادها، الزاماً همه از لحاظ سیاسی «منفرد» و یا «مستقل» نیستند. هر یک از کارگران بنا بر تجربه مبارزاتی و یا سابقه تشکیلاتی خود در درون یک سازمان سیاسی، دارای مشی سیاسی و نظر خاصی‌اند. کارگران طبیعتاً با برنامه و دیدگاه‌های سیاسی خود به درون تشکل‌های «مستقل کارگری» وارد می‌شوند. حذف و کنارگذاری کارگرانی که وابستگی تشکیلاتی به گروه و سازمان خاصی دارند، تسخت لوای اینکه این گونه نهادها «مستقل»‌اند، غیر اصولی است.

۴- کارگرانی که وابستگی به یک سازمان و گروه خاص‌اند، حامل برنامه و نظریات خاص خود بوده و نمی‌توانند عقاید خود را

نکاتی در باره «کنترل کارگری»

«اتحادیه مستقل کارگران ایران» اعلام می‌دارد در صورتی که آقای ایروانی قادر به اداره کارخانه نیست، کارگران خود این کار خواهند کرد. کارگران خود بهتر و توانمندتر از مدیران نالایق قالب‌سازی، چکمه‌ملی، ماشین‌سازی، زیره‌ملی، گروه صنعتی ملی را اداره خواهند کرد و این مجتمع تولیدی بدون هیچ مشکل و بدون هیچ آقا بالاسری به راحتی در سطح عالی تولیدی، به دست خود کارگران اداره خواهد شد.

«اعلام آمادگی کارگران کفش ملی برای اداره شرکتهای مختلف گروه صنعتی ملی»
۶۶/۱۱/۲

در مورد اطلاعیه بالا، مسندرج در «کارگر سوسیالیست» شماره ۵۱، برخی از دوستان اظهار نگرانی کرده و این بحث را بی ارتباط به وضعیت ایران دانسته‌اند. آنها بر این اعتقادند که کارگران هنوز توان کنترل تولید در کارخانه‌ها نداشته و طرح چنین مطالباتی صرفاً در حد شعاره باقی می‌ماند. همچنین رژیم هرگز به چنین مطالباتی تن نخواهد داد.

ما با چنین استدلال‌هایی توافق نداریم و بر این اعتقادیم که طرح شعار «کنترل کارگری» (همانگونه که در اطلاعیه «اتحادیه مستقل کارگران ایران» آمده است)، منطبق و مربوط به وضعیت کنونی کارگران در کارخانه‌های ایران است. چکیده نظریات «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران» که در نشریات پیشین درج گشته، در اینجا به صورت فشرده آورده می‌شود. امیدواریم دوستان ایرادهای خود را مکتوب کرده و برای بحث به نشریه ارائه دهند. ما نیز نقطه نظریات خود را مفصل‌تر ارائه خواهیم داد.
هیئت مسئولان ۲۶ فروردین ۱۳۷۷

۱- در جامعه سرمایه‌داری، کنترل اکثر امور جامعه در دست طبقه حاکم و دولت آن است. تصمیم اینکه چه کلاهایی تولید شوند و چه نوع کارخانه‌هایی تأسیس گردند، بر عهده آنانست. تصمیم اینکه چه مقدار تولید شود و چه

تعداد کارگر استخدام شوند، با آنانست. تصمیم اینکه قیمت‌ها و شرایط فروش چه باشند با آنانست. تصمیم اینکه کدام کارخانه باز باشد و کدام بسته، و اینکه دستمزد کارگران و ساعات کار کارگران و مدیران کارخانه چه باشد با آنانست. تصمیم بر اجرای امکانات رفاهی، جریمه، پاداش، اخراج و ترفیع رتبه با آنانست.

سرمایه‌داران از کنترل مطلق که بر اوضاع دارند، حداکثر استفاده را برای احقاق هدف‌های خود یعنی کسب سود هر چه بیشتر، می‌کنند. سرمایه‌داران کارگران را از تصمیم‌گیری و اداره کارخانه‌ها و درگیری در سیاست کنار می‌گذارند، زیرا که کوچکترین اعتراض، کم کاری، کند کاری و یا اعتصاب، موقعیت آنان را در خطر می‌اندازد. اعتصاب‌های کارگری کمر رژیم را می‌شکاند و اعتصاب عمومی کارگری، رژیم را به پرتگاه سقوط می‌کشانند.

۲- چنانچه کارگران قادر به کار مشقت‌بار کارخانه باشند مسلماً قادر به سازماندهی امور اداری و تصمیم‌گیری نیز خواهند بود.

کارگران هر کارخانه به عنوان تولید کنندگان کالاها، باید در جریان اسرار معاملاتی سرمایه‌داران قرار گیرند. کارگران باید بدانند که چه مبلغی در هر کارخانه سرمایه‌گذاری شده، و ام‌ها از کدام بانک‌ها اخذ شده و چه تعدادی کارگر و با چه دستمزدی در کارخانه باید استخدام گردند.

کارگران به عنوان تنها نیروی تولیدکننده، باید خود تعیین‌کننده دستمزدهای خود و حقوق مدیران باشند. کارگران باید وظایف خود و مدیران، ارتقاء رتبه، اخراج‌ها، مقدار تولید کالاها، را خود تعیین کنند.

۳- اینکه سرمایه‌داران و مدیران کارخانه‌ها، مطالبات کارگران را می‌پردازند و یا خیر، بستگی به تناسب قوا بین کارگران و

سرمایه‌داران دارد و از پیش قابل «حدس» و «پیش‌بینی» نیست.

چنانچه رژیم مطالبات کارگران را نپذیرد و تحقق آنها را با مخاطره انداختن موقعیت سیاسی خود مترادف داند (که وضعیت کنونی چنین است)، کارگران در نتیجه مبارزه بر محور این مطالبات، به آگاهی عالی‌تر ارتقاء می‌یابند. مبارزات کارگری در قدم‌های بعدی می‌تواند کل نظام را زیر سؤال قرار داده و رودرروی آنها را با رژیم تشدید کند. آگاهی سوسیالیستی به درون جنبش کارگری تنها از طریق مطالعه آثار با ارزش مارکس و «ثوری» خالص، منتقل نمی‌گردد که از طریق مبارزات پیچیده روزمره کارگران علیه سرمایه‌داری انتقال می‌یابد. کارگران در مبارزه روزمره خود به ضرورت سرنگونی دولت سرمایه‌داری نائل می‌آیند.

اما، چنانچه مطالبات کارگران تحقق یابد و رژیم به علت موقعیت ضعیف عقب‌نشینی کند، بنیادهای نظام سرمایه‌داری نخستین تَرَک‌ها را بر خواهد داشت. برکناری مدیران از کارخانه‌ها منجر به بی‌اعتباری رژیم و تقویت روحیه کارگران خواهد شد.

اضافه بر اینها، کارگران با بدست گرفتن اداره کارخانه تجربه می‌یابند که چگونه «مدیریت» کارخانه را پس از سرنگونی بدست گیرند. این تجربه عملی (و وجود دمکراسی کارگری) پیروزی انقلاب کارگری پس از تسخیر قدرت را تضمین می‌کند.

به سخن دیگر، طبقه کارگر پیش از به قدرت رسیدن، باید خود را برای اعمال قدرت پرولتری آماده کند. سازماندهی انقلاب، سرنگونی رژیم سرمایه‌داری و تسخیر قدرت سیاسی صرفاً «آغاز» انقلاب است. عدم آمادگی طبقه کارگر می‌تواند انقلاب پیروزمند را به کجراه و یا به شکست انجامد. طبقه کارگر، باید توانایی سازماندهی «تولید» و «توزیع» را در جامعه سرمایه‌داری تجربه کرده و اعتماد به نفس پیدا کرده و خود را برای «حاکمیت» آماده کند. ■

IRS, PO Box 14, Potters Bar, Herts EN6 1LE, England.

Email: KARGAR2000@aol.com پست الکترونیکی

http://members.aol.com/KARGAR2000/IRS1.htm اینترنت



چرا کارگران سوسیالیست باید از تشکل های مستقل کارگری حمایت کنند؟

ایران به چنین عملی دست زده باشند و یا همه اعلامیه در خارج کشور منتشر شده باشد (که چنین نیست - رجوع شود به اطلاعیه های اتحادیه مستقل کارگران ایران، در شماره ۵۱ کارگر سوسیالیست) کماکان وظیفه نیروهای مدافع جنبش کارگری پشتیبانی قاطع از آن می بایست باشد. دفاع از چنین ایده ای حتی اگر گسترده و سراسری نباشد، زمینه برای گسترش آن را آماده کرده و روحیه کارگران در داخل ایران را تقویت خواهد کرد.

چهارم، مطالبات «اتحادیه مستقل کارگران ایران» مورد تأیید «اتحادیه سوسیالیست های انقلاب ایران» نیز هست. چنانچه طرفداران ما در ایران به تشکیل چنین نهادی دست می زنند، مطالبات شان تفاوتی کیفی بی با مطالبات مندرج در اطلاعیه های «اتحادیه مستقل کارگران ایران» نمی داشت. یکی از شعارهای اصلی «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» به مثابه شعار «انتقالی»، «کنترل بر تولید و توزیع» توسط کارگران است، که به وضوح به اشکال مختلف در مطالبات «اتحادیه مستقل کارگران ایران» نیز به چشم می خورد. اینها مطالباتی هستند که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شده چهار چوب نظام بورژوازی است.

پنجم، طرح اعلام موجودیت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» خود یک شعار انتقالی است، زیرا که رژیم به تشکیل چنین نهادی، به ویژه با چنین مطالباتی تن نخواهد داد. امروز، مبارزه در راه تشکیل یک تشکل «مستقل» کارگری مستلزم «شکسته شدن چهارچوب نظام بورژوازی» در ایران است. بر خلاف نیروهایی که در صدد «بزرگ» کردن سرمایه داری از طریق تبلیغ شرکت کارگران در نهادهای کارگری «غیر مستقل» و یا وابسته به رژیم هستند، ما بر این اعتقادیم که نهادهای واقعی مستقل پیشنهادی کارگران، می تواند اساس و بنیاد رژیم را به نابودی کشانده و از اینرو بایستی مورد حمایت قرار گیرد.

با تحولات اخیر ایران، عقاید اصلاح گرایانه در درون جنبش کارگری نیز نفوذ فراوانی خواهد یافت. اعلام پشتیبانی از «ایده» تشکیل تشکل های مستقل کارگری به طور عموم و تبلیغ «اتحادیه مستقل کارگران ایران» به طور خاص، بنیادهای رژیم را سُست کرده و زمینه برای سرنگونی آنرا فراهم خواهد آورد. ■

«اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران»

۱ اردیبهشت ۱۳۷۷

مشکل کرده اند. نقش انقلابیون نیز حمایت از تشکل کارگران و دخالت در آن است. اما، حمایت و دخالت در چنین تشکل هایی به هیچ وجه به مفهوم پذیرش برنامه محدود (یا برنامه حداقل) این تشکل ها نیست. کارگران سوسیالیست با برنامه انقلابی خود (برنامه برای انقلاب سوسیالیستی) و طرح سازمانی خود برای تدارک انقلاب (حزب پیشاز انقلاب) در این تشکل های مستقل مداخله خواهند کرد.

چرا «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» اعلام همبستگی با «اتحادیه مستقل کارگران ایران» کرده است؟

به چند علت:

اول، «اتحادیه سوسیالیست انقلابی ایران» از هر تشکل «مستقل» کارگری بی که بر محور مطالبات مشخص ضد رژیمی شکل گیرد، حمایت کرده و با آن اعلام همبستگی می کند. زیرا که مبارزه در راه تحقق چنین خواستی پایه های رژیم را سُست کرده و زمینه برای سرنگونی آن را فراهم می آورد. به اعتقاد ما، وظیفه کلیه نیروهای انقلابی باید چنین باشد. نیروهایی که به بهانه های مختلف از انجام این امر طفره روند، نشان می دهند که یا اعتقاد چندانی به پتانسیل انقلاب طبقه کارگر نداشته، یا ارزیابی درستی از وضعیت عینی ایران ندارند.

دوم، «اتحادیه سوسیالیست انقلابی ایران» بر این اعتقاد استوار است که در وضعیت کنونی ایران (با توجه به تضادهای درون رژیم و تغییر تناسب قوا - هر چند موقت - به نفع زحمتکشان، جوانان و زنان ایران پس از انتخابات خاتمی) زمینه برای ایجاد چنین نهادهایی آماده شده است. حتی چنانچه «اتحادیه مستقل کارگران ایران» اعلام موجودیت نمی کرد، می بایستی «ایده» چنین نهادی توسط نیروهای کمونیست تبلیغ می گشت.

سوم، با اعلام موجودیت «اتحادیه مستقل کارگران ایران» ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۶، به ویژه دخالت عملی آن در چند ماه گذشته، حمایت از آن از اهمیت زیادی برخوردار گشته است. ما نظریه «شکاکان» خارج از کشور را، که دست به بی اعتبار کردن این نهاد از طریق شایعه پراکنی و اشاعه تئوری های «توطئه» مبنی بر اینکه چنین نهادی «قلابی» است، مردود اعلام می کنیم. به اعتقاد ما حتی چنانچه چند تن از کارگران در

کارگران سوسیالیست خواهان انقلاب کارگری - سوسیالیستی اند. انقلاب سوسیالیستی نیز بدون «حزب پیشاز انقلاب» به پیروزی نهایی نخواهد رسید. اما ساختن حزب پیشاز انقلابی در راستای تدارک انقلاب کارگری - سوسیالیستی یک روند «خطی» و یک بُعدی نیست. بلکه یک روند پیچیده ای است که بستگی به تکامل تحولات در درون جامعه دارد. کارگران بر خلاف روشنفکران و «نظریه پردازان» چپ، در زندگی روزمره خود، تضادها و تناقض های جامعه را لمس کرده و راه حل هایی برای مقابله با آن پیدا می کنند. به سخن دیگر «زندگی» آنها با «سیاست» ادغام شده و «مبارزه» آنها به بخشی از «زندگی» آنها مبدل گشته است. تاریخ مبارزات طبقه کارگر علیه دولت های سرمایه داری به ویژه در درازای ۱۸۰ سال گذشته، تاریخ مبارزات سیاسی (و صنفی) کارگران علیه نظام های موجود، بوده است. کارگران برای ادامه حیات و زندگی حداقل، خود را متشکل کرده و برای مطالبات خود دست به مبارزه می زنند.

نقش انقلابیون نیز «نظاره گری» وقایع و یا «نظریه پردازی» در باره تحولات عمومی اجتماعی نیست که «دخالتهای» در آن بر مبنای تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در قرن اخیر است. نقش محوری کارگران سوسیالیست، با تحلیل مشخص از وضعیت مشخص، یافتن حلقه رابط مابین مبارزات خود و جنبش کارگری است. تعمیم و گسترش مبارزات کارگری بر محور مطالبات آنها یکی از مداخلات مهم آنهاست. اما، انقلابیون به این اکتفا نکرده و در یافتن پلی بین آگاهی فعلی کارگران و انقلاب سوسیالیستی مبادرت خواهند کرد. تنها از طریق مبارزات صنفی و سیاسی، کارگران می توانند بنیاد نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار دهند.

کارگران برای رهایی خود از شر ظلم و ستم، همواره خود را «مستقل» از عاملان آن نظام

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردبیر: م. رازی

زیر نظر: هیئت تحریریه

شماره ۵۲ - اردیبهشت ۱۳۷۷

Selected articles:

* Internal Conflicts
of the Regime* Independent Trade Union
of Iran

* Workers' Control

* History of the Fourth
International* On Independent Workers'
Organisations

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

و

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت:

<http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm><http://www.geocities.com/CapitolHill/Lobby/1469>

نشانی اینترنت

«کارگر سوسیالیست» را برای

دوستان خود ارسال کنید تا آنها

از صفحات نشریه دیدار کنند!

آدرس پست الکترونیکی

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

اهداف عمومی ما■ مبارزه در راستای سونگونی رژیم
سرمایه‌داری حاکم بر ایران، از طریق
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.■ تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری
و روستایی و تحقق خواست کنترل کارگران
و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع، ایجاد و
گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و
تقویت «اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی
ایران» برای احیای حزب پیش‌تاز انقلابی
ایران، گسترش کمیته‌های مخفی عمل در
واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و
روستایی.■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای
تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدایی و
تشکیل دولت مستقل، مبارزه برای رفع
هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.
دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک
متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی
زحمتکشان؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش
تشکل‌های مستقل کارگری همراه با
دموکراسی کارگری.■ مبارزه در راه تشکیل «جمهوری
شورایی» کارگران و دهقانان فقیر به مثابه
تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.■ تلاش در راستای احیای حزب پیش‌تاز
انقلابی بین‌المللی، برای سونگونی
سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل
جامعه سوسیالیستی.■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر
در سطح جهانی.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۶ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تکه شماره معادل ۱ پوند

نشانی

I.R.S., P.O. BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

● صفحات این نشریه بر روی مبارزان

جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.

● تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان»

منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.

● هیئت تحریریه در اصلاح مقالات

رسیده آزاد است.

نشر کارگری سوسیالیستی

انتشار داده است

● وحدت مادی عالم هستی

د. گریبانف

● نهضت‌های انقلابی در آمریکای لاتین

کوندرا دینز

● لودویگ فویرباخ و پایان

فلسفه کلاسیک آلمان

● بیانیه کمونیست مارکس-انگلس

● تزهایی در باره اخلاق کمونیستی در

روابط زناشویی کولتای

● حدود و امکانات اتحادیه صنفی

پری اندرسن

● آثار لئون تروتسکی

«دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»

شماره ۱

در باره حزب پیش‌تاز انقلابی، شوراهای و
حزب کارگری، سندیکالیزم، حزب کارگران
برزیل ...

شماره ۲:

«نوآوری» یا اصلاح‌گرایی، آیا مارکسیزم
مُرده است؟ «بحران مارکسیزم»، در باره
بحران امپریالیزم ...

شماره ۳:

در باره مفهوم سوسیالیزم و شوروی